

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مركز باحث علوم انسانی

# ایران شناسی

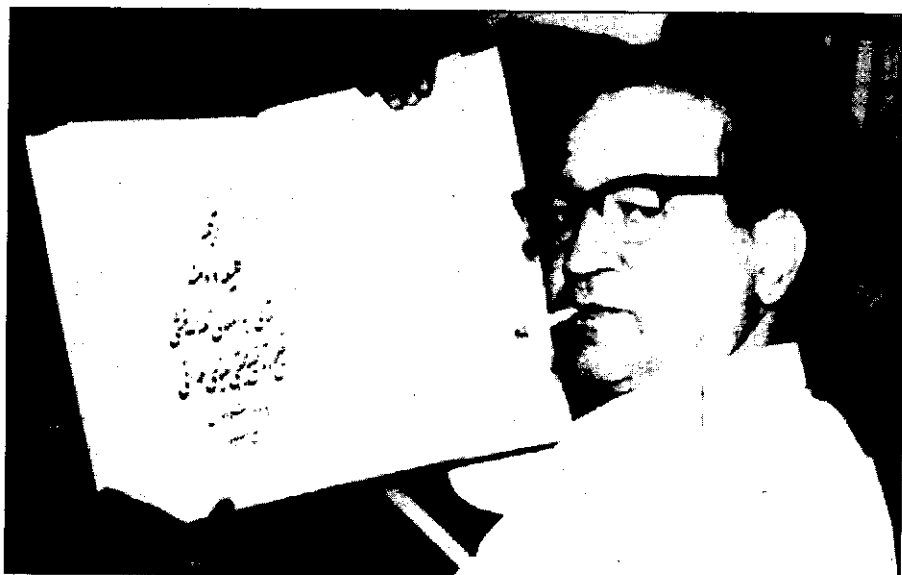
- تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی (۳۷) / ایرج افشار
- نسیم سبز علف / مریان سی کوپر / دکتر مظفر بختیار
- از چشمه خورشید / دکتر هاشم رجب‌زاده

۷۷۶- هُشدار نسخهٔ دوستانهٔ مجتبی مینوی برای همه گنجینه‌داران و کتابداران

«... مالک کتاب (به فرض اینکه ملک شخصی باشد) مالک جلد و کاغذ آن است نه مالک مطلب آن. مؤلف کتاب را برای آن نوشته است که دیگران بخوانند و اخلاف از گفته و نوشتهٔ اسلاف مطلع گردند، و برای آن نوشته است که در محلهٔ کاغذفروشان محبوس بماند و بیوسد. کتبخانه‌ای که از مندرجات نسخه‌های محفوظ در آن طالبین استفاده نتوانند کرد با انبوهی خشت و سنگ تفاوت ندارد. کتاب تا چاپ نشده است در خطر تلف و تباهی و نابودی است و به قول جناب آقای تقی‌زاده الکتابه و التجلید و الطبع و النشر حافظ آن است.

در کتابخانه‌های دنیا سعی می‌کنند از کتابهایی که نسخه‌های آن کمیاب است ولو کتاب چاپی نادر عکس و فیلم تهیه کنند و در دسترس اهل طلب بگذارند. قطعهٔ خبری از جریده‌ای، صدیق بزرگوarm آقای جمال‌زاده بریده به بنده فرستادند مثنی از اینکه ششصد هزار نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ واتیکان را اکنون تمام و کمال به روی میکروفیلم آورده‌اند....

ما کاری به این بزرگی و سنگینی در پیش نداریم. تهیهٔ فیلم و عکس از عموم نسخ خطی فارسی و مقداری از نسخ عربی و ترکی (فعلاً به زبانهای دیگر نپردازیم) اگر بودجه و پشت کار و مردان کاری و دانا داشته باشیم با اندک زمانی میسر خواهد شد. ولی بعد ازین که فیلمها و عکسها در کتابخانه‌ای جمع شد فهرستی از آنها منتشر باید کرد و به هر شخص و مؤسسه‌ای که بخواهد



○ زنده یاد مجتبی میوی

به خرج خود آنان نسخه باید داد و تشویق باید کرد که آن کتب را مطالعه نمایند و مقابله و تصحیح کنند و منتشر سازند و از انحصار اشخاص بخیل و مناع للخیر معتد ائیم بیرون آورند. هر کس که از نشر کتابی مانع شود مرتکب قتل مؤلف آن شده است و به کلیه نسلها و اجیال بشر از امروز تا آخر دنیا زیانی جبران ناپذیر وارد آورده است»

شوشگاه \*\*\* سانی و مطالعات فرهنگی

این چند سطر را از قسمت سوم مقاله مجتبی مینوی به نام «از خزاین ترکیه» (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۸ - ۱۳۳۹ - شماره دوم ص ۳ - ۴) نقل کردم. درست واقف باشید که مسؤل آن مجله رجل سخت گیر اما فرهنگ پرست دکتر علی اکبر سیاسی بود که مو را از ماست می کشید و به هر نوشته ای اجازه چاپ شدن در آن مجله نمی داد.

اما مینوی، آن نوشته را به مناسبت آن نوشته بود که «یک نفر از استادان عالی قدر و دنیا شناس ترکیه آقای پرفسور زکی ولیدی طغان سه سال پیش از این به دعوت دانشگاه طهران برای گنکره ای بین المللی به طهران آمده بودند و در کتابخانه ای که مالک نیکو نفس آن اعلام داشته است که آن کتب وقف و مال عموم است (مقصود کتابخانه ملی ملک بود - ا.ا.) به کتابی تاریخی برخوردند که از هشت صفحه آن عکسی طلب کردند و تقاضایی مشعر بر این طلب توسط دانشگاه طهران فرستادند. بعد از سه ماه نامه ای رسمی و نمره دار از ریاست بزرگوار

دانشگاه به ایشان رسید حاکی از اینکه مدیر کتابخانه (طبعاً مرحوم احمد سهیلی خوانساری) اجازه نداد از این هشت صفحه عکس گرفته شود.

از کتاب دیگری در همان کتابخانه یک تن از استادان آلمانی چهار سال است فیلمی می خواهد و آقای مدیر به این بهانه که می خواهم آن را طبع کنم فیلم نمی دهد»

\*\*\*

این مطلب از باب آن نقل می شود که معمولاً راههای ساده و آسان و همگانی تهیه عکس و میکروفیلم در اغلب کتابخانه های وطن بر مشتاقان دشوار شده است و در حقیقت اگر کسی توفیق پیدا کند و به وسائط و وسایل و انواع تشبثات با ارائه گواهی و تصدیق و پیچ و خمهای دیگر بتواند عکسی بگیرد در حقیقت شاخ غول را شکسته و هفت خوان رستم را گذرانیده است.

مرحوم عباس اقبال هم در یکی از سرمقاله های مجله یادگار مقاله ای جانانه در همین مطلب نوشته است که یکی دو سه جا هم نقل شده است. اقبال و مینوی دو مرد خبره و دلسوز و دانای بر رموز نسخه خطی بودند و حکمشان درین مباحث حجت قاطع است و هیچ یک آن دو کتابخانه ها را به حبس کتب خطی تحریض نکرده است. هیچ عاقل فرهنگ دوست ملت پرستی هم رویه های معمول شده اخیر را درست نمی داند. باید همان راهی را پیمود که «ملل راقیه» پیموده اند و افرادی چون قزوینی و اقبال و مینوی توصیه کرده اند.

تصور کنید که اگر اجازه عکس برداری از چند هزار نسخه خطی که از کشورهای مختلف گرفته و به کتابخانه های تحقیقاتی ایران وارد شده (مخصوصاً کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) و بالمآل توسط دانشمندان ایرانی به صورت کتاب و رساله دانشگاهی تصحیح و عرضه شده است، به ما داده نشده بود چه کتابها و متون مهم که از دسترس عموم مردم ایران دور بود و شماها تاریخ بیهق و التوسل الی الترسل و عتبه الکتبه و شدالازار و امثال آنها را نمی شناختید.

### ۷۷۷ - رجوع به عزیزالدوله (نامه دیگر درباره او)

عرض میکنم: در این بلبشوی فرهنگی که هیچ دری بر پاشنه خودش نمیچرخد و در آن میان تحقیقات تاریخی به داشتن «ویر» (گونه خنثی از گونه مؤنث «ویار») گره خورده و مقصود از آن «پرسه ای در گوشه موشه های متروک» (یعنی که وقت کشی) و نهایت آن عام کردن جهل شخصی (یعنی تسری دادن آن به «تل کتابهایی که در باب طایفه قاجار نوشته اند») و حکم صادر کردن که در دوران قاجاریان فقط یک «عزیزالدوله» خانم بوده که آن هم خواهر ناصرالدین شاه بوده و لاغیر، حتماً سرکار عالی توقع ندارید آنها که خواندن تاریخ و یادداشت کردن و مجموعه کردن و براساس مجموعه آن یادداشتها تحلیل کردن را نه «ویر» بلکه «مسئولیت» میدانند، در مقام

تصحیح «دیکتۀ»! غلط برآیند. ولی چون حضرتعالی، یادآوری دو - سه کلمه بی بنده را به عنوان یک «اطلاع» در متن مقاله خود گنجاندید، لاجرم عرض میکنم:

وقتی در دوران سلطنت «خسرو غازی»، شاعری فحل، قصیده‌یی با عنوان:

«در ستایش زُهره زهرای آسمان شهریاری و دُرّه اسنان عَمّان تاجداری، عزیزالدوله - که

شاهنشاه ماضی را بهین دختر و خسرو غازی را گرامی خواهر است:

دُخْتِ مَلِکِ مَلکِ سَتانِ آسیه سلطان کاش عصمت و عَقّت بُود از آسیه برتر

او جان شه و مردمکِ دیده شاه است زان روست عزیزش لقب از شاه مظفر»

میسراید، فقط کسانی میتوانند «عزیزالدوله»، «خواهر خسرو غازی» را خواهر «ناصرالدین

شاه» به قلم بدهند که «خسرو غازی» را نشناسند.

من، به هنگام چاپ و نشر «سوسمازالدوله»، به دلایل عدیده، از جمله کم پولی، مبلغی

بسیار بسیار قابل توجه از مطالبی که برای چاپ در سوسمازالدوله سامان داده بودم، کنار

گذاشتم. از آن جمله یادداشت‌هایی درباره «مهد علیا» (مادر ناصرالدین شاه)، «بدرالدوله» و

«فروغ‌الدوله» (دختران ناصرالدین شاه) و همین «عزیزالدوله» (دختر محمدشاه و عمّه

ناصرالدین شاه).

انصاف راه، در این مقال، پای کسانی در میان است که ممکن است انتشار آنچه درباره «آسیه

سلطان ملقب به عزیزالدوله» فراهم آورده‌ام، موجب تکدر خاطرشان شود به همین قدر تصدیق

باقی بقیاتان. با احترام

معذورم بدارید.

رحیم رضازاده ملک

## ۷۷۸ - جرائم در تاریخ اجتماعی طهران

نخستین اداره پلیس طهران که در سال ۱۲۹۶ تشکیل شد، آماری از جرایم سالهای ۱۲۹۶ و

۱۲۹۷ منتشر می‌کند که در روزنامه اختر شماره ۳۷ سال هفتم (۱۲۹۸) با اصطلاح «استاتستیک»

نشر شده است. به یک بار خواندن می‌ارزد.

۱۲۹۷	۱۲۹۶	
۵	۷	قاتل
۷	۱۸	قلب زن
۷	۲۸	کیسه بر
۷	۲۸	ساخته کار
۳۵	۵۰	جارج

۳۵	۱۰۰	بیسر پاهای و بی ادبان
۱۶۸	۳۵۰	قمارباز
۱۴۰	۳۹۰	دزد
۵۰۰	۹۰۰	منازع
۷۰۰	۱۱۵۰	بدمست
<hr/> ۱۶۰۴	<hr/> ۳۲۱۱	

### ۷۷۹ - نقش شاهنامه

مؤسسه ایرانشناسی بریتانیا جلسه‌ای ترتیب داده بود (۳۲ تیر) برای شنیدن سخنان محمدامین مهدوی از دانشگاه ادینبورگ (انگلستان) درباره «طرح شاهنامه»، یعنی آنچه به پیشنهاد فرهاد مهران از جانب آکادمی بریتانیا پذیرفته شده است و اجرای آن را دو دانشگاه آن کشور (ادینبورگ و کمبریج) در عهده گرفته‌اند.

منظورشان از طرح شاهنامه، بررسی است نسبت به مجالس شاهنامه‌های مصوّر. ایشان زحمات بسیاری را که افراد متحمل شده‌اند توضیح داد و معلوم شد این کار در مدت پنج سال می‌باید سرانجام بگیرد و اگر عدد از یادم نرفته باشد مشخصات نه هزار و کسری مجلس تصویر ناقص یا کامل - دیده شده، یا برگرفته از مراجع) را گردآوری کرده‌اند.

نام این کار فعلاً «طرح شاهنامه» است ولی سجع نشانه (مهرمانندی) که برای آن طرح درست کرده‌اند «نقش شاهنامه» را انتخاب کرده‌اند.

سی و چند سال پیش آگ گرابار کاری را در همین زمینه‌ها آغاز کرد و نمونه‌ای هم به چاپ دستی انتشار داد ولی دنبال نشد.

سخنران جوان و توانا با حضور چهار نفر به سخنرانی پرداخت (البته یکی از حضار دوستم هومن بود. او گفت آن دو نفری که آن جلو نشسته‌اند یکی سفیر انگلیس است و دیگری رایزن سفارت مجارستان که فارسی دان است). خود هومن سالهاست چرخ آن موسسه را در تهران می‌گرداند. سخنرانی یک ساعت دامنه گرفت و چون مجلس به آخر رسید دیدم تعداد شنوندگان به پانزده شانزده تن رسیده بود. تازه آمدگان اغلب دختران و پسران هنردوست بودند و من حاج و واج که چرا این همه داعیه دار شاهنامه برای شنیدن این گزارش دلبستگی نداشته‌اند و نیامده‌اند. شاید خیر نشده بودند.

### ۷۸۰ - درگذشت ضیاء الدین دیسائی

شنیدم یکی از برجستگان سندشناسی فارسی در هند درگذشت. نام او ضیاءالدین دیسائی



● سیدعبدالله انوار (عکس از علی دهباشی)

بود. با من همسن بود. یعنی متولد ۱۹۲۵ بود. با هم دیدارها داشتیم و میانمان باب مکاتبه مفتوح بود.

در دانشگاه بمبئی درس خوانده بود و فارسی دان شده بود. مدتی هم در ایران بود و دانشگاه طهران را دید و درین جا درجهٔ دکتری گرفت. چون علاقه‌مند به تاریخ بود به سکه‌دانی و کتیبه‌خوانی و سندشناسی فارسی و عربی روی کرد و درین زمینه فرد شناخته شده‌ای میان هندیان بود.

در هندوستان به عضویت سازمانی درآمد که مسؤول امور باستانشناسی آن کشور است و مجلهٔ مخصوص کتیبه‌شناسی اسلامی آن دستگاه را او مدیریت می‌کرد. مقام علمی او میان همهٔ سندشناسان جهان مشخص بود. دارای تألیفات و مقالات مهم و ماندگارست. اما آنهاکه به دست من رسیده: سرگذشت فیضی دکنی - کتیبه‌های راجستان - کتیبه‌های گجرات در قرن پنجم - دربارهٔ دیوان حاجی ابرقومی - مثنوی نل و دمن - سکه‌های اسلامی موزهٔ بارودا - معرفی مرآت سکندری است. درگذشت او چنانکه از عارف نوشاهی شنیدم در سال ۲۰۰۲ اتفاق افتاده است. یادش بماناد.

#### ۷۸۱ - سندخوانی

عبدالله انوار با دلسوزی و شورمندی می‌گفت در سازمان اسناد ملی و کتابخانه‌های مهم



مملکت مقادیر زیاد اسناد قدیمی گردآوری شده است. ولی افراد جوان متخصص سندخوان نداریم که بتوانند درست از عهده برآیند. گفت خواندن اسناد قدیمی آداب دانی و بصیرت کافی می خواهد. چرا کسی به فکر نیست که متخصص درین زمینه تربیت کند.

گفتم چه خوب گفتی. نمونه سندخوانیهای نادرست از آن مؤسسه پژوهشی است. هیچ برازنده نیست بدون آشنایی به خطوط تعلیق یا نسخهای درهم برهم و نوشتههای پیچاپیچ متن اسنادی را از عهد صفوی منتشر کنند که موجب شرمندگی است. گفت چاره چیست.

عرض کردم سازمان اسناد ملی یا یکی از دانشگاههای رسمی باید دورههای تخصصی درین زمینه ایجاد کنند و درسهایی را که برای خواندن و نحوه پژوهش اسناد ضرورت دارد بیاموزانند تا این اسناد در جامعه علمی، مقام مؤثرتری داشته باشد.

انوار اصرار داشت که می باید نوع اشتباه خوانی اسناد را در جایی منعکس کرد تا مراکز و مؤسسات فرهنگی متوجه خطرات علمی قضیه بشوند. ماند به بعد.

#### ۷۸۲ - خرقه و سیدی داود متصوف

اطلاعی که درباره آبادی موسوم به خرقه (نزدیک فرشبند فارس) و آتشگاه آنجا به شماره... در بخارا آمد، موجب شد که عماءالدین شیخ الحکمایی کازرونی - دانای بر جغرافیای تاریخی آن نواحی (آن که خود چند مأخذ راجع به آن صفحات را منتشر کرده است) - مرا آگاه کند از آنچه حافظ ابرو در زبدةالتواریخ ذیل حوادث سال ۸۱۸ درباره زیارت شیخ سیدی داود از اقطاب صوفیه و «زیارت خرقه» آورده و بدان مناسبت آقای دکتر کمال حاج سیدجوادى در حاشیه آن کتاب خوانندگان را متوجه کرده است که سیدی داوود فهلوی از مریدان شیخ مرشد کازرونی و خرقه شیخ نزد او بود. (زبدةالتواریخ سال ۸۱۸، صفحه ۶۱۵). آقای شیخ الحکمایی یادآوری کرد که در تعلیقات مفتاح الهدایه نیز درین باره تذکر داده شده است. بنابراین آن دستگاه را می توان مزار صوفی «مرشدی» دانست.

#### ۷۸۳ - نامه دکتر شمس الدین جزایری

چهارده سال پیش از دکتر شمس الدین جزایری استاد دانشکده اقتصاد که وزیر فرهنگ و وکیل مجلس هم شد (ولی به قول خودش «وکیل سنتی» مجلس بود) نامه ای در موضوع سندی از عصر مشروطه که در مجله راهنمای کتاب چاپ شده بود دریافت کردم (از لندن). چون حاکی از روحیات اوست و من به هنگام وفات یادی از او نکردم اینک آن را به چاپ می رسانم. بیشتر ازین بابت که مطالعه کنندگان آن سند، این اطلاع را داشته باشند که دو تا از مهرهای پای سند از چه کسانی بوده است. ضبط نامه درست به همان گونه است که مرسوم نویسنده اش بوده است مگر سر سطر آوردن بعضی از بندهای نامه.



جناب آقای ایرج افشار دوست دیرین و گرام - عذهای از هموطنان عزیز مانند ارادتمند در موقعی که میتوانند کار را بموقع و به آسانی انجام داده و مفید واقع گردد از انجام آن خودداری کرده و منتظر میشوند پیری فرارسد و در مورد خودم در دست مرگ باشند، تازه به فکر انجام کار بر آمده و دوست گرامی چون جنابعالی را مزاحم گردیده و مطلبی را برای روشن شدن و اطلاع جنابعالی بعرض می‌رسانند.

بخاطر دارم در موقعی که جنابعالی اسنادی را در راهنمای کتاب منتشر می‌کردید و من هم در دانشکده حقوق و بعد اقتصاد مشغول بوده و به سهم خود موضوعات و دروسی که قبل از جنگ دوم که در فرانسه تحصیل می‌کردم اساساً در دانشکده حقوق آن کشور و هیچ کشور دیگری مطرح نبود مانند اقتصاد اجتماعی و حقوق کار و بیمه‌های اجتماعی و امثال آن، و مخلص مانند سایر رفقا آن دروس را نخوانده بوده و دانشکده حقوق ما هم بکلی از آن موضوعات بی اطلاع و فقط اقتصاد سیاسی که یکی از دروس رایج و تدریس شده در دانشکده‌های حقوق آن زمان بوده در دانشکده ما هم تدریس می‌گردید.

پس از ورود مجدد من به دانشکده بعثت علاقه‌ای که به تدوین حقوق کار در ایران داشتم وظیفه خود دانستم که از آنچه بعد از جنگ راجع بدین موضوع در دانشکده حقوق پاریس تدریس می‌شود و بصورت پلی‌کپی آماده و در دسترس دانشجویان قرار می‌گیرد مطلع شده و مورد استفاده خود قرار دهم. لذا به وسایل لازم پلی‌کپی‌ها را به دست آورده و دانستم که موضوعاتی که از وسط جنگ دوم ابتدا حکومت انگلستان و سپس کشورهای دیگر مانند فرانسه و امریکا و سپس آلمان و غیره مورد توجه قرار داده تا شاید روابط کار و سرمایه را بهبود بخشند چیست و عناوین دروس کدام است.

پس از ورود مجدد خود به دانشگاه از شورای دانشکده دوستان و همکاران که کاملاً غیر آشنا به مطالب جدید بودند و حتماً نباید بگویم که آنها هم کمک کرده و مرا یاری در مطالعه مسائل و موضوعات جدید مطرح نشده نموده و مأموریت دادند که روابط کار و سرمایه را مورد مطالعه قرار دهم و نتیجه مطالعات پس از تدریس یکی دو سال و اصلاح و تکمیل و تحقیق بیشتری در مطالب اجازه تدریس کتبی چون اقتصاد اجتماعی - حقوق کار و بیمه‌های اجتماعی را دادند و قبل از این دو تألیف با مطالعه همه جانبه و کاملی در دوره هجدهم مجلس شورای ملی که من هم مانند سایر وکلاء سنتی به مجلس راه یافته بودم و شخصاً علاقه به مطالعه بودجه‌های ایران (از صدر مشروطیت تا آن زمان داشتم. علت علاقه هم این بود که در آن زمان بودجه ایران تعادل نداشته و کسر فاحشی نشان می‌داد و می‌خواستیم بدانم علت این کسر بودجه دائم چیست؟

و معلوم است که در آن نوع مطالعه باید تمام قوانین اقتصادی و مالی مورد مطالعه قرار گیرد و در نتیجه همان مطالعات کتاب قوانین مالی و اقتصادی و مطالعه بودجه از صدر مشروطیت تا حال تدوین گردید و تدوین همین کتاب موجب شد که در بین استادان دانشکده حقوق و دانشکده اقتصاد طبق مقررات مربوط استاد ممتاز گردیدم. چه فصل کاملی از آن کتاب با اجازه نویسنده ترجمه شده و در کتاب جامع و مفصلی که در امریکا راجع به اقتصاد کشورهای خاورمیانه و ایران تدوین گردیده است چاپ گردید.

نمی‌دانم بیان این مقدمه که خارج از موضوع سؤال این جانب می‌باشد تا چه حدّ برای جنابعالی خسته کننده می‌باشد. منظور این است که در همان زمانها می‌توانستم خود با جنابعالی مذاکره کرده و به سهولت مطلب را به اطلاعاتان برسانم. متأسفانه هر روز ذکر می‌کردم که وقت زیاد است بعداً خواهم گفت و پس از یکی دو سال از ایران خارج شدم و از آن زمان تا حال نزدیک به بیست سال است، و در این موقع که واقعاً در حال رفتن بوده و از مرگ زیاد دور نمی‌باشم موضوع را به اطلاعاتان می‌رسانم.

در یکی از اسنادی که در آن زمان در راهنمای کتاب منتشر گردید علمای معروف ایران چون سید عبدالله بهبهانی - سید محمد طباطبایی - شیخ فضل الله نوری و عدّه دیگری امضاء و مهر کرده بودند از شاه وقت مظفرالدین شاه خواسته بودند که زودتر موافقت با قانون اساسی و رژیم مشروطیت نماید. جنابعالی معدودی از مهر و امضاءها را شناخته بودید و تعدادی هم برای شما ناشناخته بود. باید به اطلاعاتان برسانم در بین آن مهرها مهر مرحوم آقای امیر سیدحسین رضوی جدّ خاندان رضوی بود که در آن موقع مسلماً فاضل‌ترین و مشهورترین علماء ایران بوده و نماینده مطلق میرزای شیرازی بزرگ در ایران بود. هم چنین مهر حسن ابن محمدعلی التستری در آن نامه بود.

اولی مرحوم رضوی شوهر عمه این جانب بود و دومی پدرم بود و اساساً آن نامه از نظر تاریخی اهمیت خاصی دارد چه ثابت می‌کند که مرحوم شیخ فضل الله نوری در ابتدا با مشروطه خواهان همکاری کامل داشته و بعداً بجهاتی که نویسنده از اطلاعات خانوادگی به دست آورده و در خاطرات خود نوشته است بعلت حملات ناروا و اهانت‌هایی که طرفداران بعضی از علماء مربوط نسبت به او کرده‌اند او را از جرگه علماء مشروطه خواه دور نمودند و از این جهت از جنابعالی استدعا دارم در صورت امکان فتوکی از آن نامه برای این جانب ارسال فرمائید و در صورت امکان آن را به وسیله دخترم فاطمه جزایری که مسؤول قسمت سگه موزه ایران باستان است ارسال فرمائید. متشکرم.

شمس‌الدین جزایری

۷۸۴ - ایرانشناسی در زوربخ

فرصت توقف در زوربخ موجب شد سری به زمینار شرق‌شناسی دانشگاه آنجا زدم تا



● آل احمد و دکتر اشتراسر در یکی از سفرهای داخل ایران یادداشت‌های سفر را می‌نویسند

سراغی از رینهارت Reinhart بگیریم. آنجا با خانم اوا اورتمن Eva Orthmann استادیار جوان شعبه شرق‌شناسی دانشگاه زوریخ و متصدی تدریس زبان فارسی و تعلیم مباحث ایران‌شناسی آشنا شدم. او تحصیلات خود را در دانشگاه فریبورگ به پایان برد و رساله دکتری خود را درباره قبایل عرب نوشت. ولی آشنا شدن او با تاریخ و علوم روزگار مغولان پژوهشهای او را به جانب مسائل و مباحث نجومی و تا حدودی احکام نجوم سوق داد. اینک هم او مصروف به این زمینه می‌شود. فارسی را روان و با آداب صحبت می‌کند. ایران را دیده است و با افکار و امیال فرهنگی ما آشنایی دارد.

اکنون مدیریت بخش شرق‌شناسی دانشگاه زوریخ با دیگری است. سالهای دراز دوست ایران‌شناسم آقای رینهارت آن سمت را در عهده داشت. که به مباحث ادبیات زبان فارسی علاقه‌مندی دارد. فعلاً از من می‌پرسید آیا دیوان غزالی طوسی (مشهدی) چاپ شده است یا نه؟ ایران‌شناسی دیگری که مقیم زوریخ شده دکتر لندلت متخصص تصوف و مذهب اسماعیلی است. او سالهای زندگی دانشگاهی را در مونترال کانادا به سمت استادی گذراندید و اینک برای دوران بازنشستگی به موطن خویش بازگشته است.

#### ۷۸۵ — آل احمد و اشتراسر

اشتراسر یکی از فارسی‌دانان اطریشی بود که سفری به ایران کرده بود و چون درگذشت

کتابخانه‌اش را به «کمسیون ایرانیستیک» فرهنگستان علوم اطریش بخشید. در میان آنها نسخه‌ای از «نون و القلم» نوشته آل احمد وجود دارد که آل احمد بر آن این یادداشت کرده است. محض اطلاع آل احمدیان نوشته را نقل می‌کنم:

«اینهم برای حضرت دکتر اشتراسر عزیزم که خودش رفته خریده و ما امضایش را مفت کرده‌ایم بعنوان کوچکترین یادآوری از عالمی که میان ما می‌گذرد از دوستی و کار.

جلال آل احمد ۲۶ مهر ۱۳۴۲»

۷۸۶ — IRAN

شماره‌های ۳۹ و ۴۰ مجله سالانه مؤسسه مطالعات ایرانی بریتانیا به همان شکل و شمایل و رنگ و روی همیشگی انتشار یافت. طبق معمول در صفحات نخستین گزارش عمومی هیأت اداره کننده مؤسسه مندرج شده است سپس مقاله‌های متنوع در زمینه‌های (حفریات باستانشناسی - جریانهای تاریخی - اطلاعات مرجعی و ادبی به نظم تاریخی یعنی از عصر پیش از تاریخ تا عهد پادشاهی پهلویان.

آنچه در شماره ۳۹ دیده می‌شود نخست یادداشتی است درباره درگذشت Desmond Harney (متولد ۱۹۲۹ و متوفی در سال ۲۰۰۰). او از سال ۱۹۵۷ آموختن فارسی را نزد خانم لمبتون آغاز کرد و پس از سالها کارهای متنوع در سرزمینهای افریقایی و خاورمیانه در سال ۱۹۸۸ به عضویت شورای مؤسسه مطالعات ایرانشناسی بریتانیا نائل شد و مدتی ریاست آنجا را در عهده داشت و به تجدید حیات کتابخانه مؤسسه پرداخت.

گزارش درباره نهمین دوره اکتشافات باستانشناسی مرو نخستین مقاله این دفترست. پس از آن به مناسبت، مقاله کوتاهی را درباره مزار مرو و دهستان از عهد سلطان سنجر به قلم D. Gye و R. Hillenbrand درج کرده‌اند.

سومین گفتار مربوط می‌شود به اختصاصات شیمیایی سفالهایی از اواخر عصر نئولیتیک که در تپه‌های باستانی جنوب طهران به دست آمده است.

مقاله کامیار عبدی عضو موزه مردمشناسی دانشگاه میشیگان گزارشواره فعالیت حفریات در منطقه ملیان است در ناحیه زاگرس برکنار رود کر.

P. Knaptan و M. صراف و J. Curtis مقاله‌ای نوشته‌اند درباره ته ستون کتیبه‌داری از همدان. پس از آن گزارشی است حاصل زحمات چهار باستانشناس در سالهای ۱۹۹۶ - ۲۰۰۰ در حفریات واحه قدیم خوارزم و بطور اخص در قره تپه و تاش قرمان.

مقاله بعدی به قلم F. B. Flood نمودن نشانه‌هایی است از بازمانده آثار عصر حکومت

سلجوقیان در سوریه یعنی از سال ۴۷۱ تا ۵۱۱. این آثار کتیبه‌هایی است که در بیمارستان نورالدین و مسجد و مدرسه شهر دمشق بر جای مانده است.

پیندر ویلسون R. Pinder -- Wilson در مقاله متجسسانه خود کتابه‌های مناره‌های مسعود سوم و بهرام شاه در غزنه و مناره مشهور به جام و قطب منار دهلی و طرز استقرار آنها در میان قابهای آجری را خواننده و با دقت در متون تاریخی به معرفی هر یک پرداخته است.

حمام صرافان بخارا عنوان مقاله‌ای است تهیه شده توسط گلین آسانوا (از تاشکند) و مارتین دو M. Dow (از لندن) در توصیف معماری آن.

لیزا گلیمبک L. Golombek و دو همکارش از موزه پادشاهی اونتاریو به بحثی درباره رقم‌ها و علائم چینی نگاری ظروف چینی آبی نقش مربوط به عصر صفوی پرداخته‌اند.

کریستفر ملچرت Ch. Melehert در بررسی سلسله‌های ملامتیه و کرامیه خراسان و جنبشهای عرفانی نیشابور پیروان ابو حفص نیشابوری و حمدون و ابو عثمان یری و ابوعلی ثقفی که در شمار ملامتیه بوده و در اواخر قرن سوم می‌زیسته‌اند و همچنین ارتباط این نحله‌ها را با جریانهای سیاسی زمان و آنچه میان عارفان و فقیهان می‌گذشته است به سنجش گذارده است.

ایزابیل میلر I. Miller به موضوع جذابی پرداخته و آن نشان دادن مناسبت افول سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و جنبه اعتقادات به علوم غریبه است، براساس عبارتی از سیرت جلال‌الدین منکبرنی.

چاپارخانه و رسم و راه اداره آن در عصر قاجاری مقاله‌ای است از ویلیام فلور W. Floor. شماره چهارم ایران (سال ۲۰۰۲) با گزارش مدیران انجمن آغاز شده است.

نخستین مقاله این شماره درباره وسایل سنگ ساخته برای زندگی است که در حفریات باستانی اطراف تهران شناخته شده و درحقیقت دنباله مقاله شماره پیشین است. در نگارش آنها سه متخصص دوره نئولیتیک مشارکت کرده‌اند.

گزارش طرح مرو باستانی و پیشرفت اکتشافات و حفریات سال ۲۰۰۱ درین شماره ادامه یافته است.

کاشهای ناحیه اسلام‌آباد غرب، در دل زاگرس، نوشته‌ای است حاصل مطالعات کامیار عبیدی، جبرئیل نوکنده، علی آزادی، فریدون بیگلری، سامان حیدری، داریوش فرماتی، اکبر رضائی و مرجان مشکور.

بررسی قلاع و قصور سمت شمالی گنور برکنار رود مرغاب مربوط به اواخر هزاره سوم پیش از اسلام مقاله‌ای است مفصل به قلم V. Sarianidi که از زبان روسی به ترجمه در آمده است.

رن زادوک R. Zadok مشخصات قومی زبانی شمال غربی ایران در ناحیه کردستان مربوط به دوره آشوری جدید (قرن نهم قبل از میلاد) را در مقاله پنجاه صفحه‌ای مطرح کرده است.

سفالهای ساسانی در جنوب ایران و غرب عربستان (رأس الخیمه) مقاله‌ای است به قلم

D. Kennet

بحثی درباره سکه سلطان مسعود غزنوی نوشته سهیلا امیرسلیمانی نگاهی است تازه به تاریخ آن دوره براساس منابع اساسی تاریخی و سکه‌شناسی.

سجاد ح. رضوی پردازنده مقاله‌ای است در سرگذشت ملاصدرا شیرازی بر پایه منابع اساسی و ارائه نکته‌هایی ضروری.

دکتر جان گرنی سرگذشت باغ و ساختمان سفارت انگلیس را با موشکافی تاریخی برای نخستین بار از میان نوشته‌های بازمانده از دیدارکنندگان و زندگی‌کنندگان در آن سرای جمع و جور کرده است.

نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان مقاله‌ای درباره ملک‌الشعرای بهار است با توجه به دوره‌های متنوع زندگی او در عصر مشروطه و پیش آمد کودتای ۱۲۹۹ و متعاقب آن.

یادداشت‌های کوتاه درباره چینیه‌های آبی سفید عصر صفوی از Y. Crowe، سفالهای ساسانی و اسلامی موجود در مجموعه ویلیامسون نوشته M. Priestman و D. Kennet، سکه‌های نصرآباد (قرن چهارم به قلم M. Fedorov)، سر مجسمه‌ای یافته شده در نسا به قلم V. N. Pilipko، یافته‌های باستانشناسی در لامرد فارس به قلم علیرضا عسکری چاوردی و اطلاعاتی تازه درباره پاسارگاد به قلم R. Bouchariat نوشته‌های پایان دهنده به مطالب این شماره است.

۷۶

#### ۷۸۷ - سرپرسی سایکس

یکی از نظامیان انگلیسی با نفوذ و آشنا به امور ایران سرپرسی سایکس است. او کتابهایی انتشار داد که سالها وسیله ایرانشناسی میان انگلیسیها بود. اتفاقاً بعضی از آنها برای ما ایرانیان هم خواندنی و آموختنی بود.

تازه‌ترین نوشته در احوال او به قلم A. Wynn با عنوان Sir Percy Sykes KCIE, CB, CMG (1867 - 1945) در مجله Asrian Affairs جلد سی و سوم (2002) صفحات ۳۲۱ - ۳۳۲ نشر شده است. درباره سایکس همین شخص کتابی دارد که آقای بهرام بیانی در شماره پیش بخارا معرفی کرده بود.

#### ۷۸۸ - صدمین سال مشروطیت ایران

به مناسبت آنکه سال ۲۰۰۰ مصادف با صدمین سال صدور فرمان مشروطیت خواهد بود

خانم حوری بربریان عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه دولتی کالیفرنیا در لانگ بیچ و آقای دکتر محمد توکلی طرقی عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه دولتی ایلینوی مشترکاً در صدد انتشار مجموعه‌ای مقالات برای این واقعه تاریخی شده‌اند تکیه آنها در زمینه دست‌یابی بر جنبه ملتی بودن آن است و این که «ملت» درین جریان میان ایرانیان چه مفهومی را پیدا کرد.

#### ۷۸۹ - کارهای تازه پیه مونتسه

پیه مونتسه در نامه‌ای به فارسی نوشته است: «دو جلد کتاب را آماده کردم که انتشار هر دو اینجا دچار مشکلات سنگین است: یکی دستور فشرده زبان فارسی، دیگر تاریخ و کتابشناسی ترجمه‌های فارسی از متون ادبی ایتالیایی از زمان صفویه تا سال ۲۰۰۰».

امیدواریم توفیق انتشار هر دو را بیابد.

#### ۷۹۰ - ORIENT 37

نام نشریه‌ای است که انجمن مطالعات خاور نزدیک ژاپون به چاپ می‌رسانند. در آخرین شماره آن این دو مقاله درباره ایران است به زبان انگلیسی:

Takeshi Aoki

The Transformation of Zoroastrian... pp. 136 - 168

Morio Fujji

Persian Linguistics and Literature. pp. 77 -- 83

مقالات این شماره جنبه بررسی کلی دارد از تاریخچه مطالعات ژاپونیها درباره خاور نزدیک در دوره اسلامی.

#### ۷۹۱ - داستانهای یونانی و حکایت‌های ایرانی

Panthea's Children: Hellenistic Novels and Medieval Persian Romances.

نام کتابی است از دیک دیویس D. Davis از پژوهشگران نامور شاهنامه‌شناسی در امریکا حاوی سخنرانی‌هایی که در سال ۲۰۰۱ در دانشگاه UCLA موسوم شده به احسان یارشاطر ایراد کرده است. مؤلف کوشیده است ارتباط میان داستانهای یونانی و چند قصه ایرانی بازمانده از قرن پنجم مانند ویس و رامین، وامق و عذرا و ورقه و گلشاه را آشکار سازد. او پیشنهاد داده است که بخشی از آنچه در یونانی موجود است زمینه‌های ایرانی دارد. یعنی چند صد سال (تخمیناً از عصر



گزنفون تا روزگار ساسانیان) بده بستان ادبی میان دو فرهنگ و سرزمین وجود داشته است. دیک دیویس شاعر است و پژوهشگر و استاد ادبیات فارسی در دانشگاه دولتی اهلیو. او منظومه منطق الطیر عطار را به شعر انگلیسی برگردانده و بنا به گفته امین بنانی بهترین ترجمه شعر فارسی به زبان انگلیسی پس از شاهکار فیتز جرال دست. دیویس بخشهایی از شاهنامه را هم به انگلیسی ترجمه کرده است.

### ۷۹۲ - قصه‌ها در نگاره‌های سفدی

مجموعه پنج خطابه به است از بوریس مارشاک B. Marshak در سال ۱۹۹۵ به نام «جلسات احسان یارشاطر» در دانشگاه لندن (مدرسه SOAS) و همه درباره مضامین قصه‌ای مندرج در آثار هنری خطه سفد (سغدیانان) ایراد شده بود و اینک به صورت کتابی انتشار یافته، به این عنوان:

#### Legends, Tales and Fables in the Art of Sogdiana

این مجموعه مطالعه‌ای است درباره بیش از پنجاه نگاره دیواری که در مدت شصت و چند سال پیش در پنج کنت از ناحیه مشهور به زرافشان (در تاجیکستان کنونی) به دست آمده است. مارشاک مطالعه ژرفی را درباره قصه‌ها، حکایتها و افسانه‌های اساطیری سفدی درین گفتارها عرضه کرده. این کار او تازه‌های بیشتری را درباره تفکرات سفدیها بر جهان علم روشن ساخته است. زیرا پیش از اکتشافات زرافشان بعضی قطعات کوتاه و کوچک از ادبیات سفدی در تورفان و دون هوانگ به دست آمده بود. مارشاک کسی است که خودش حفریات مشهور زرافشان را از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۶ سرپرستی می‌کرد.

بازرگانان سفدی راهروان اصلی شاهراه تجارتی میان چین و فرنگ بودند، یعنی راهی که امروز به اصطلاح ساختگی «راه ابریشم» شهرت گرفته است. آنها به مناسبت گذر کردن ازین راه دراز مضامین متنوعی را از ایرانیان و هندیان و یونانیان اخذ می‌کردند و دست کم نفوذ سه حماسه مهاباراتای هندی و - رمولوس و رموس رومیان و رستم ایرانی در آن منطقه وجود داشته است و از جمله بر دیوارهای خانه‌ای مکشوف شده در پنج کنت دوجینی از نگاره‌های آن گونه قصه‌ها و داستانها و لطیفه‌ها آثار آنها دیده شده است. مارشاک در پژوهش خود صحنه‌هایی از داستان ایزوب و پنچتتره و سندباد را نشان می‌دهد.

بوریس مارشاک سالها رئیس بخش آسیای مرکزی و قفقاز در قسمت شرقی موزه معروف ارمیتاژ روسیه بوده است.

### ۷۹۳ - یادداشت دوم یا سوم درباره آنماری شیمیل

در نخستین کتابی که به قلم او انتشار یافت (سیرت ابن خفیف) بر نامش کلمه تاری (طاری)

افزوده بود. آن کلمه گویای آن بود که با ترکی از خاندان طاری ازدواج کرده بود.

متولد ۱۹۲۲ بود و در ۲۰۰۳ درگذشت. آلمانی بود ولی دوران خدمت دانشگاهی خود را در دانشگاه مشهور هاروارد امریکا گذرانید و چون بازنشسته شد به سرزمین خاندانی خود بازگشت و استاد افتخاری دانشگاه بن شد. در چندین انجمن و مؤسسه علمی (آلمان - امریکا - پاکستان - هند) عضو بود و همه جا محترم و شاخص. تحصیلات او قسمتی در آلمان انجام شد و قسمتی در دانشگاه انقره. چندین زبان شرقی اسلامی را می‌دانست و بدانها تکلم می‌کرد، اگر چه بعضی را گاه به دشواری. ادبیات صوفیانه را در ترکی و عربی و فارسی وارد و سندی و پشتو مطالعه کرده بود و دربارهٔ بازمانده‌های عرفانی این زبانها کتاب و مقاله نوشته است. تصوف و عرفان مورد علاقهٔ بسیار او بود. رسالهٔ دکتری او تصحیح همان سیرت ابن خفیف است که به چاپ رسیده است. به مولانا فریفته بود و چندین کتاب دربارهٔ او نوشته است که چند تا از آنها به فارسی ترجمه شده. «شکوه شمس» از معروفترین آنهاست. دربارهٔ ادبیات فارسی هندوستان از متبحران و آگاهان ردهٔ اول بود.

به تنوع کار علمی او هم باید توجه کرد. او کتابی زیبا و خوش انجام دربارهٔ خطوط اسلامی دارد که در مغرب عنوان علمی و تخصصی پیدا کرده است. همچنین دربارهٔ نام‌گذاری اشخاص میان مسلمانان کتابی نوشته است که میزان وقوف او را به ژرفای زندگی اجتماعی و مدنی مسلمانان می‌نماید.

چندین سفر به ایران کرد و به دو یا سه جایزه و عنوان افتخار به او داده شد.

#### ۷۹۴ - درگذشت فرانقز روزنتال

زادهٔ ۱۹۲۳ و درگذشته ۲۰۰۳ از بزرگان اسلام‌شناسان بود. در پیش و کوشش و پژوهش پیرو مردانی چون نولدکه و ولهاوزن و دهها آلمانی دیگر بود. او از آلمانیهایی بود که از چنگ نازیسم رهید و کشورش را رها کرد. مدتی در ایتالیا بود و چندی در سوئد به عنایت ایرانشناس برجسته H. S. Nybrg. پس از آن در سال ۱۹۴۳ خود را به امریکا رسانید و درین سرزمین مقامات علمی دانشگاهی را گذرانید و در زمینهٔ مطالعات اسلامی مقام و شهرت والایی یافت و کتابهای ماندگار و ارزشمند از خود به یادگار گذاشت.

تحصیلات استوار دانشگاهی را در برلین گذرانید و درجهٔ دکتری گرفت. چون به امریکا آمد در دانشگاههای ییل و پنسیلوانیا تدریس زبانهای سامی و مطالعات آرامی را دنبال کرد. تا اینکه در سال ۱۹۸۵ بازنشسته شد. در چندین انجمن شرق‌شناسی ممالک مختلف عضو برجسته بود و چندین جایزه و عنوان علمی را به دست آورد.

**Franz Rosenthal**  
(1923-2003)



● فرانتز روزنتال

از کارهای هنروارانه و مشهور او ترجمه مقدمه ابن خلدون است به انگلیسی، دیگر مشارکت در طرح ترجمه دوره تاریخ طبری و تعهد ترجمه کردن دو جلد از آن. او از نویسندگان دانشنامه ایرانیکا بود. دیگر کتاب معروف اوست به نام تاریخ تاریخ نگاری مسلمانان که به فارسی توسط نوشین انصاری ترجمه شده است. دستور زبان آرامی عهد عتیق، مفهوم آزادی نزد مسلمانان، میراث پیشینه در اسلام و چند کتاب دیگر از نوشته‌های تخصصی اوست. برداشته از نوشته یارشاطر مندرج در خبرنامه مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیا.

**۷۹۵- دستور الملوک انگلیسی**

محمد اسمعیل مارچینکوفسکی دانشیار مؤسسه بین‌المللی تفکر و تمدن اسلامی کوالالامپور (مالزی) توفیق نشر رساله دکتری خود را پیدا کرد. رساله او ترجمه و توضیح کتاب دستورالملوک تألیف محمد رفیع‌ای جابری انصاری است که نخست شادروان محمدتقی دانش پژوه آن را شناخت و نخستین بار در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به طبع آن پرداخت. دستورالملوک چون قرینه‌ای است نسبت به تذکره الملوک که ولادیمیر مینیورسکی عکس آن را همراه ترجمه انگلیسی دقیق انتشار داده بود فوراً شهرت گرفت و صفویه شناسان توجه یافتند که این دو کتاب گویای وضع سازمان اداری و مالی کشور در دوران پادشاهان صفوی است.

ترجمه کتاب کار بسیار ارزشمندی است که مارچینکوفسکی انجام داده است. بعضی مسامحات که در آن دیده می شود ازین قبیل است:

۸۸ - چند کلمه افتاده را ترجمه نکرده (۱۰ فارسی)

۹۱ - animals به جای <اسب> ایقر.

۱۰۲ - کله را گله آورده و در ضمیمه با سؤال. درینجا چون توجه نشده که «دو قطعه» مربوط به نیشکرچینی است «دو قطعه گندم به وزن تبریز» خوانده است

۱۰۳ کشک را dried sour milk ترجمه کرده.

۱۰۳ دوشاب معمولاً مربوط به انگورست و مطلق syrup ظاهراً مفهومی را نمی رساند

۱۰۳ seed اناار دانه نیست.

۱۰۳ نبات (ساخته از شکر) را عربی گرفته vegetable ترجمه کرده است

۱۰۳ نیشکر چینی White sugar ترجمه شده.

۱۰۳ ادویه حاره: پنج من لفل را پنجاه من خوانده.

۱۱۳ خلاع به robe ترجمه شده.

۱۱۳ طومار تاج به scroll ترجمه شده.

۱۱۳ دنگ مرصع را به precious staff و لفظ «سپرده» را ترجمه نکرده: ترجمه صیغه داغ بها

انداخته شده.

۱۱۴ اسفار را در چند مورد Compainsgn آورده و درین مورد War.

۱۹۴ - ۱۹۵: در نسخه زیرترود یکبار دارد.

مقدمه کتاب گشاینده مطالب گم گشته در تاریخ اداری عصر صفوی است.

## ۷۹۶ - شاهانی طنزپرداز

خسرو شاهانی که از صاحب ذوقان و برجستگان در هنر طنزپردازی معاصر بود درگذشت (۱۳۸۱ - ۱۳۰۸). خراسانی بود. او آزمایش نویسندگی را در روزنامه های مشهد آغاز کرد. چون به تهران آمد در مجلات هفتگی پرخواننده مقاله می نوشت تا اینکه علی اصغر امیرانی او را به مجله خواندنیها برد و در مدت کوتاهی توانست صفحه مشهوری را به نام کارگاه نمدمالی در اختیار بگیرد و با انتقادهای سرشته به طنز خوانندگان را به درون مباحث روز و مسائل اجتماعی و راه و رفتار رجال و نویسندگان بکشاند. این صفحه خواندنیها دائمی بود و شاهانی در قطعه های منظوم و پاره های منثور آن خواندنیهای شیرین و دلایزی را به وجود آورد که احتمالاً بعضی از آنها در تاریخ طنز زبان فارسی پایدار خواهد ماند. از شاهانی چند مجموعه شیرین فکاهی به چاپ رسیده است. درینجا قطعه ای را که به زبانی ساده و بی پیرایه درباره پالتوی کهنه خود سروده است به یاد لهجه دلپذیر او نقل می کنم.



● خسرو شاهانی (عکس از مریم زندی)

### پالتو من

ای هـمسفر ره اداره  
 ای یار قدیمی دبستان  
 دلسو زتر از خودم براریم  
 دوش یارم بدی زمانی  
 اعضای تو را زهم جدا کرد  
 از بهر منت نمود حاضر  
 سوراخ شدی چو غال زنبور  
 بس وصله زدم نموده‌ای باد  
 با پول تو مشکلم گشادم  
 هی شستم و پشت و رو نمودم  
 خجلت زده‌ام ز پشم و مویت  
 سوگند تو را به روح جدت  
 یک سال دگر بسیا وفا کن  
 کوچک کنمت بدم به بچام

ای پالتو چاک چاک پاره  
 ای یار خزان و هم زمستان  
 ای یار عزیز و با وفایم  
 یاد آر عزیز من تو آنسی  
 خیاط سرگذر جفا کرد  
 کوچک بنمود بهر چاکر  
 حالا شده‌ای چو قطعه تور  
 یکدم نشدی زدست من شاد  
 از بس که تو را گرو نهادم  
 از بس که تو را رفو نمودم  
 شرمنده شدم ز پشت و رویت  
 قربان بروم به شکل و قدت  
 یک سال دگر به من صفا کن  
 تا سال دیگر تو را ببخشم



● دکتر عنایت‌الله رضا (عکس از علی دهباشی)

### ۷۹۷- اژان کُجاست

دانشمند عزیزمان - دکتر عنایت‌الله رضا - با عرضه کردن کتاب پژوهشی «اران و آذربایجان» گفتنی‌ها را گفته است و جای واقعی اران را درست باز نموده و نشان داده است که تخلیط گران پر روی سیاسی خواسته‌اند نام اران را از حافظه تاریخی تاریخ‌دانها هم به دور کنند. ایشان به شواهد متنی مهم اشاره فرموده‌اند و من هم چند بار از متنهای دیگر مواردی را نشان داده‌ام. اینک مواردی را که در غازان نامه منظوم سروده نوری اژدری در نیمه دوم قرن هشتم آمده است برای اطلاع حقیقت بینان می‌آورم:

- |                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| سه تومان دیگر زگردان کین    | به موغان شدند و به اژان زمین |
| (ص ۱۲۲)                     |                              |
| که بر مرز اژان زموغان زمین  | به بلغان بر آراست شاه گزین   |
| (ص ۱۳۵)                     |                              |
| سپه را از آن بوم اژان کشید  | سراپرده بر مرز موغان کشید    |
| (۲۲۶)                       |                              |
| به اژان زمین، و آذر ابادگان | به ارمن به روم و به گرجیستان |
|                             | (۲۷۰)                        |



● پروفیسور آسموسن (کپنہاک ۱۹۹۰ عکس از علی دهباشی)

- از آن بوم و آن مرز، نورین چنین  
روان شد به موغان و اژان زمین  
(۲۷۲)
- چنین تا به موغان و اژان زمین  
همی شد جهانجوی با داد و دین  
(۳۱۵)
- پس اژان و موغان ز ایران زمین  
میردین و بیکری و ملازچرد  
(۳۳۸)
- زموغان و اژان و تبریز و کرد  
(۳۷۰)

در هفت بیت، نام اژان و موغان (مغان) با یکدیگر همراه است و طبعاً گویای آن که این دو ناحیه همسایه همنند. دوبار ازان را به صورت «اژان زمین» یاد می‌کند به منظور آنکه نشان بدهد سرزمینی (قلمروی) بوده است نه آبادی منفرد. او در یک بیت ازان و موغان را از «ایران زمین» دانسته است. می‌دانیم اصطلاح ایران زمین در عصر ایلخانان حکم عنوان ممالک محروسه را داشت و در متنهای تاریخی (مانند جامع التواریخ) و جغرافیایی (مانند نزهة القلوب) ذکر آن مکرر آمده است.

بیت چهارم به روشنی گویاست که اژان و آذربایجان نام دو ناحیه بوده است در قرن هشتم



همانطور که در بیت هشتم موغان و اران را ذکر کرده. اما چون کلمه آذربایجان در شعر گنجایی نداشته است به جای آن نام تبریز را آورده است.

#### ۷۹۸- درگذشت آسموسن

Jes. P. Asmussen (متولد ۱۹۲۸) ایرانشناس برجسته دانمارکی که از سال ۱۹۶۰ با سمت استادیاری به تدریس ادبیات و فرهنگ ایران در دانشگاه کپن‌هاگ پرداخت پنجم اوت ۲۰۰۲ درگذشت. تحصیلات او در زادگاهش و سپس در دانشگاه کمبریج، لندن، هامبورگ و تهران انجام شد. در سال ۱۹۶۷ له مقام استادی نائل شد. اهم تألیفات ماندگار و نامورش در زمینه‌های مانوی‌شناسی، یهودی - فارسی، ادبیات فارسی اینهاست

- ۱) خواستونیتف سال ۱۹۶۵ Xuastvanift
- ۲) ادبیات یهودی فارسی (۱۹۷۳) Judeo - Persian Literature
- ۳) نوشته‌های مانوی (۱۹۷۵) Manichean Literature
- ۴) محمد (ص)، مسیح و ابراهیم در سال ۱۹۸۲ Muhammad, Jesus, Abraham
- ۵) جمشید و خورشید سلمان ساوجی با همکاری فریدون وهمن (تهران ۱۹۶۹).  
این اطلاعات مأخوذ از خبرنامه مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیاست (سال ۱۴ شماره ۲)  
برای او جشن نامه‌ای به نام برگ سبز A Green Leaf زیر نظر دوشن گیمن به عنوان جلد ۲۸ Acta Iranica انتشار یافته است.

۸۵

#### ۷۹۹- خط مینوی مشخص است

آقای جهانگیر هدایت با سلیقه‌ای ممتاز مجموعه کارت پستالهایی را که دوستان هدایت از چهار گوشه جهان به او فرستاده بوده‌اند و بیش از همه از خود اوست به پدر و مادر و دو برادر (عیسی و محمود) و خواهر و نیز به کریستن سن و هانری، ماسه و ولادیمیر مینورسکی، در کتابی زیبا و خوش چاپ به نام «از مرز انزوا» چاپ کرده است (تهران، ۱۳۸۰). چه کار خوبی. در صفحه ۱۲۰ آن کاردی چاپ شده است به نام مجتبی مینوی. ولی خط او نیست. خط کی است نمی‌دانم. آنچه می‌دانم این است که در ۹ ژانویه ۱۹۴۶ مینوی در پاریس نبوده است و این کار خط او نیست.

در صفحه ۱۲۲ امضا را باید کریم خواند نه کریمی.

کارت صفحه ۱۱۵ از دکتر سیاوش شقاقی است که متخصص سل بود.

میان چند کتاب کهنه فارسی - در یکی از کتابفروشیهای ایرانی لوس آنجلس - چشمم به جزوه «یاد بیدار» افتاد با همان جلد زرد. طبعاً یاد پرویز داریوش که نویسنده آن است در من بیدار شد. افسوس خوردم که به هنگام درگذشتش یادی از او نکرده‌ام.

او در دبیرستان فیروز بهرام درس می‌خواند. هم مدرسه بودیم ولی همسال نبودیم. او از شاگردان شاخص بود، زیرا از بچه‌های سرزنده و سیلدار و پهلوان‌وار بود. مدیر و ناظم از دست او عذاب بودند.

وقتی دانشگاهی شده بودیم رفقا گفتند پرویز به امریکا رفته است. رفته بود که درسی بخواند و مدرکی بگیرد. در آنجا پس از چند سال اقامت دچار عواقب عاشقی شد و پیش آمدن گرفتاری ناجوری موجب آن شد که به ایران فرستادندش. پس از بازگشت کار مترجمی اداری را پیش گرفت. مدتی در وزارت امور خارجه مشغول بود و بعد در جاهای دیگر. جز آن به ترجمه کتاب می‌پرداخت. مدتی درین زمینه فعال بود. هر چندی به چند کتابی نشر می‌کرد در مباحث فرهنگی، ادبی، تاریخی و حتی فلسفی. مدتی با آل احمد دوستی و همراهی داشت. با هم کتاب مانده‌های زمینی را برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب ترجمه کردند. خودش چند کتاب امریکایی را به سفارش مؤسسه فرانکلین ترجمه کرد.

پس از بازگشت از امریکا سببانش را رها کرده بود، بطوری که رو لبانش را گرفته بود. شاید بر کرده دکتر محمد مقدم بود. به دکتر مقدم ارادت ورز بود و مخصوصاً مدتی همانند او چماق نشین کلفتی به دست می‌گرفت.

در دوره دکتر مصدق داستان کوتاهی نوشت که من آن را در مجله مهر (سال هشتم) چاپ کردم. توده‌ایها را بر خود شورانید، زیرا موضوع قصه، انتقادی بود تلویحاً از عباس استادان رهبر نامور حزب توده در آن روزگار. داریوش در آن وقت سفری به یزد کرده بود و چون مدتها بود از توده بریده بود در بازگشت آن نوشته را به من داد. گفت تو هم یزدی هستی و هم مجله‌ات با توده‌ایها لاس نمی‌زند. پس به تو می‌رسد که آن را چاپ کنی.

«یاد بیدار» گزارشی است در سیرت صادق هدایت که پس از مرگ او منتشر کرد و شهرتکی گرفت. البته جای آن دارد که در مجموعه‌های متعددی که گاه و بیگاه برای هدایت انتشار می‌یابد این نوشته هم تجدید طبع شود.

داریوش شعر هم می‌گفت البته به شیوه نو خودش یکی از شعرهایش آن است که در مجله مهر یا راهنمای کتاب منتشر کردم. ولی او عنوانی در این هنر نیافت.

چون یادش به میان آمد چند نامه‌ای را که از او دارم چاپ می‌کنم که علاقه‌مندان از روش او در



● پرویز داریوش در جوانی

نامه‌نگاری و نحوه رفتارش آگاهی بیابند.

نام داستان مندرج در مجله مهر «رهبر محبوب» است و قسمتهایی از آن به تکلم متداول یزدیان.

داریوش آن موقع در وزارت امور خارجه کار می‌کرد. طبق نامه‌هایی که از او دارم از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ مسلماً در آنجا کارمند بوده است. دو تایی از نامه‌ها روی کاغذ وزارت امور خارجه است. در چاپ نامه‌ها نقطه‌گذاری خودش رعایت شده است.

دوست ارجمند هنرپرور من آقای ایرج افشار

امروز بامداد که به اداره آمدم کارت نفیس شما را پیش روی خود یافتم و از قراءت مندرجات آن لذت بردم. متشکرم که مقاله انتقادی مرا به دقت خوانده‌اید و خرسندم که در آن «تعمق» و «حالتی» دیده‌اید.

متأسفم که نقطه افتراقی داریم و بیشتر متأسفم که یکبار در همین اطاق (دارالترجمه وزارت خارجه) در این باب صحبت کردیم و باز هم شما بر سر همان عقیده خود درباره آنچه من نگفتم (و شما مدعی و معتقدید که گفته‌ام) مانده‌اید. یکبار دیگر هم حضورتان عرض می‌کنم که آنچه در مقالات آقای مینوی، به قول شما، محل تاختن من بود «قلنبه‌نویسی» آن جناب نیست.

خصوصاً باید در نظر داشت که ایشان بیهوده می‌کوشند ساده و نزدیک به فهم عامه بنویسند. شاید پس از اندکی تفکر به خاطر شما هم بیاید که نکته‌ای که من بر مینوی می‌گرفتم (و هنوز می‌گیرم) این است که چرا به انسجام معنای منطقی توجه نمی‌کند و سیخ را از سوراخ تنگ الفاظ بیرون نمی‌کشد. بهر حال از این معنی در گذریم. شما ظاهراً معتقدید که میان قول و فعل من تضادی است؛ و من تعجب می‌کنم که شما آن قول را از کجا آورده‌اید و به من انتساب می‌دهید.\*

با این وصف نظر شما را در مورد «مستشیر» می‌پذیرم؛ جز اینکه ترکیب «مستشیران» البته با مفرد «مستشیر» تفاوت بسیار دارد. اما درباره «موثقه» متأسفانه باید عذری بتر از گناه بیاورم: غلط‌گیری مقاله را من خود بر عهده نداشتم و دوست من هوشنگ ایرانی که لطفاً این عمل را تعهد کرده بود در همان مقاله متجاوز از هفت غلط مطبعی (یا اگر بخواهید: مطبعه‌ای) را به حال خود گذاشته بود. از این قبیل است تکرار «آثار دیگران» و «تدافعی» به جای «تداعی»، که فقره اخیر شاید بواسطه اضافه به «معانی» قابل فهم باشد. در اصل مقاله، که به خط من است، «موثقت» نوشته شده و در مطبعه تبدیل به «موثقه» گردیده است و در نتیجه، شاید همدستی خط بد من و سهل انگاری مصحح محترم موجب شده است که مرا، لااقل در دیده هنر پرور شما، چند سال به عقب برگرداند.

«نفث دم» و «تشریق ذهن» که من در «یاد بیدار» به کار برده‌ام گمان نمی‌کنم تضادی با «تبویب» و «مستشیر» داشته باشد. امیدوارم توجه کنید که عقیده من در مورد استعمال فرد فرد الفاظ شاذاً استعمالاً فعلاً همانست که شما نیز در کارت خود نوشته‌اید: یعنی مورد و موقع آن و نه نفس کلمه فی حد ذاتها.

درباره هیچ هیاهوی بسیار کردم و اینک شرمسارم و امید به بزرگواری شما دارم.

لطف و دوستی شما را خواهانم - پرویز داریوش

۳۱/۱/۳

(روی کاغذ وزارت امور خارجه)

دوست ارجمند من - آقای ایرج افشار

نامه مهرآمیز و ضمیمه آن را که خود مهر (اما زردآنبو) بود هم اینک زیارت کردم و پیام

\* اشاره است به مقاله‌ای در انتقاد یکی از مقاله‌های او نوشته بودم.

دوستانه شما را خواندم. بچشم. اما البته در جیب یا کشوی میز چیزی نداشتیم که به حامل بدهم و معقول هم نبود که ایشان را لااقل چند ساعتی معطل بگذارم. البته در نزدیکترین فرصت همچنان خواهم کرد که گفته‌اید. جمعه‌ها هم البته بهترست که لطف کنید و بما بپیوندید.

ارادتمند - پرویز داریوش

۳۱/۶/۲۷

دوست مکرم من

نامهٔ اخیر سرکار نیز که مانند محررات سابق جنابعالی، آنگاه که مخاطب من بوده‌ام، حاکی از لطف شامل آنجناب بر این عبد مذنب است و سیلهٔ فراش بروت تابیدهٔ حَرَاف عَرَافِ مَجَلَّةٔ محترمهٔ مهر (!) واصل گردید. سمعاً و طاعةً وَلَكِنَّ الصَّبْرَ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ [به سکون راء قرشت در کلمهٔ اخیره]. اما تصور می‌کنم داستانی که در دست نوشتن دارم محتملاً تا آخر این هفته (که امروز یکشنبهٔ آن است) به اتمام رسد که در آن صورت فی الفور و بدون اندک درنگی (از بیم ملاقات مجدد با فراش مشروح در فوق) جهت آن جناب ارسال خواهد شد. اما لازم است توجه عالی را به این نکته قبلاً جلب نماید که در صورت عدم طبع داستان مذکور استرداد آن را باید مسلماً تعهد فرمائید.

مرید - پرویز داریوش

۳۱/۷/۱۳

جناب آقای ایرج افشار

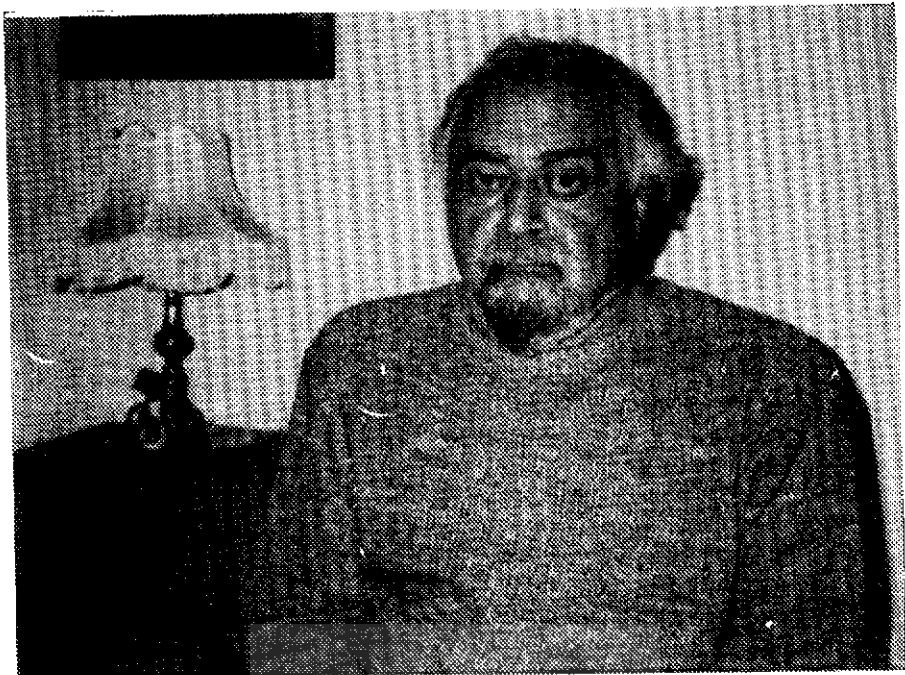
ظاهر این است که دعوت به محلی که اقامتگاه دائم و قانونی شخص است آن هم در ساعتی که خود شخص تعیین کرده است و عدم حضور یا غیبت یا تظاهر به هر یک از این دو نتیجهٔ مسلم ضربه‌ای است که به قسمت خلافی مغز شخص (البته همان شخص) وارد آمده است. علاج عاجل آقای محترم را خواستارم.

پرویز داریوش

۴/۵ بعدازظهر - ۳۱/۸/۳

حضرت افشار

پس از عرض ارادت و اظهار تأسف از عدم سعادت ملاقات تمنی دارم به پرونده (اگر باشد)



● پرویز داریوش (عکس از علی دهباشی)

مراجعة فرمائید و علت عدم طبع و انتشار کتاب «باراباس» ترجمه فدوی و تصنیف Por Lagerkuist سوئدی را که قرارداد آن در سوم دی ماه ۱۳۳۴ بین بنگاه ترجمه و نشر کتاب و این حقیر منعقد گردیده است، تحقیق نمائید. طبق مفاد قرارداد مزبور بنگاه مکلف بوده است کتاب مزبور را تا سوم دیماه ۱۳۳۵ به طبع رسانده منتشر کرده باشد و در غیر این صورت مبلغ چهار هزار ریال بقیه حق ترجمه را در وجه این فقیر کار سازی نماید.

از آنجا که این ضعیف دسترسی به محل کار دیگر آن جناب ندارد<sup>۱</sup> باعث تشکر کامل وی خواهد بود اگر لطف فرموده در ایامی که قبل از سفر دیار فرنگ عهده دار این مقام هستید یک روز صبح تلفن کنید و تکلیف فقرای مستحق را معین نمائید.\*

ارادتمند پرویز داریوش (وزارت خارجه)

۳۵/۱۰/۴

۱- کتابخانه دانشکده حقوق

\* این یادداشت به مناسبت آن به من نوشته شده است که در آن ایام در غیبت آقای دکتر احسان یارشاطر و به خواستاری ایشان به امور بنگاه ترجمه و نشر کتاب رسیدگی می کردم.

در پاسخ نامه شماره ۷۴۸ شما که در تاریخ ۳۹/۱۰/۱۴ تحریر فرموده‌اید و در تاریخ ۳۹/۱۱/۵ به من رسید اینک قطعه‌ای را که «سر قدر» نام دارد برای درج در «شماره مخصوص ادبیات معاصر ایران» ارسال می‌دارم\*. از این یا از آن سو اختلاف این قطعه با هر اثر که از دیگران به طبع رسانید همان اختلاف فیروزه و خرمهره است. پس پند گیرید ای خداوندان چشمها. اگر به حقد در آن ننگرید رابطه فراهشی آن را با دوستان قدیم من شبلی و حلاج و سنائی و یک منبع بودن آن را بد... (ولو مجعول) و مقام آن را بین... درک خواهید کرد. یا همان شما را خیره خواهد ساخت. اگر جز از این دیدید هر آینه از چاپ کردن آن دست بردارید و نوشته را به من باز گردانید - ورنه جاویدان خداوند آتشید.

اگر همچنانکه گفته آمد چاپش می‌خواهید کرد، درست کردن نمونه چاپی را به من واگذارید.

دوستدار شما - پرویز داریوش - ۳۹/۱۱/۸

### ۸۰۱ - واژه‌نامه‌های بی‌شاهد

کاری پسندیده است که بعضی از مصححان متون کهن فهرستی از واژه‌های دشوار فهم عربی یا مهجور و فراموش شده فارسی فراهم می‌سازند و معمولاً برای آنها معانی متبادر به ذهن خود را می‌آورند، ولی معمولاً نه با ذکر منابع و لغتنامه‌های دیگر. این کار منحصرأ برای کسی که متن را می‌خواند و معنی واژه را نمی‌داند مفید است. ورنه فایده پژوهشی برای واژه‌یابان ندارد. متأسفانه چون اغلب فهرستها بدون آن است که شماره صفحات متن را کنار آنها به دست داده باشند و طبعاً مراجعه‌کننده نمی‌تواند آن کلمه را در محل خود بیابد.

همین امروز به لطف مدیر میراث مکتوب کتاب بدایع المُلح صدر الافاضل خوارزمی - که رساله دانشگاهی آقای دکتر مصطفی دولایی است - به دستم رسید. باز دیدم فهرست لغات و اصطلاحات نه صفحه‌ای این کتاب ارجمند به همین بلیه دچارست. هر چه خواستم جای ضبط «کنانگی» را بیایم طبعاً میسر نبود، زیرا به صفحه متن اشارتی نرفته است.

ممکن است، از لحاظ مصححان کافی دانسته شود که تنها معادل لغت دشوار را بنویسند ولی بر ناشری مانند میراث مکتوب فرض است در تنظیم و تخصیص فهرستهای کارگشای پایانی کتاب همواره اسلوب روشمندان و مطلوب را به کار بیندند.

\* در صفحه ۴۲۶ - ۴۳۰ مجله راهنمای کتاب سال چهارم (۱۳۴۰) همراه منتخب اشعار شاعران معاصر چاپ شد. داریوش آن را به نام احمد فردید مصدر کرده است.





● فضل الله صبحی (نوشته پشت عکس: عکس ناقابل خود را تقدیم وجود محترم آقای ایرج افشار می‌گردد. ۲۵/۱۱/۶)

### ۸۰۲ - دو نامه و دو یادداشت از صبحی مهتدی

فضل الله صبحی مهتدی اصولاً عضو وزارت معارف بود ولی مدتی در هنرستان موسیقی و پس از آن در دانشکده حقوق ریاست امور اداری را بر عهده داشت. بعدها هم در اداره تبلیغات و رادیو خدمت می‌کرد.

زمانی که در خدمت هنرستان موسیقی بود غلامرضا مین‌باشیان ملقب به سالار معزز که نظامی بود (ریاست آن هنرستان را عهده‌دار بود. سالار معزز پدر بزرگ حضرات مهرداد پهلبد که نام اصلی ایشان نعمت‌الله بود و ارتشید فتح‌الله مین‌باشیان و عزت‌الله - این سه برادر فرزندان نصرالله خان نصرالسلطان مین‌باشیان بودند و این نصرالسلطان باجناب اللهیار صالح بود.) از مهتدی به غلامرضا مین‌باشیان دو نامه و دو یادداشت بر جای مانده که درینجا چاپ می‌شود چون حاوی اطلاعاتی درباره وزارت معارف و هنرستان موسیقی و دانشکده حقوق است. این نوشته‌ها در اختیار رضا (سلیمان) شایان وکیل دادگستری، از دل‌بستگان به خلیل ملکی و یاران او و از زندان رفتگان و محاکمه شوندگان با آنها بود. او به مناسبت آن که همسرش از خویشان نزدیک مین‌باشیان بود به این یادداشتها دست یافته بود و برای آنکه از میان نرود و به چاپ برسد به مناسبت لطفی که از دوران همدرسی دبیرستان و دانشگاه به من داشت به من سپرد. چون در شماره پیش بخارا مقاله‌ای درباره صبحی چاپ شده. اینک به چاپ آنها می‌پردازم. بعضی توضیحات لازم درباره اشخاص را زیر صفحات گفته‌ام.

## حضرت آقای مین باشیان

چندی قبل کارت پستالی عرض و ارسال خدمت نمودم. نمی دانم رسیده است یا خیر. مقصودم این بود که حقوق بنده را مقرر فرمائید از ابوالحسن بگیرند تا خدمت برسم. به هر حال اگر چه از جهت های متعدد بالاخص در قسمت آب هوا<sup>۱</sup> اینجا بسیار خوش می گذرد ولی دوری از محضر دوستان هادم جمیع لذات است، بقول حافظ شیرازی

چرا نه در پی یار و دیار خود باشم      بشهر خود روم و شهریار خود باشم

البته خواهم آمد و به لوازم بندگی قیام خواهم کرد. اینجا جمعی از رفقای تهران از قبیل حکیمی<sup>۲</sup> و محیط طباطبایی<sup>۳</sup> بودند با دیگران. جای دوستان خالی در باغ گلستان هر شب در سر میز بساط صحبت گرم بود. باز هم این روزها درین جا شهرت دارد که دکتر شفق<sup>۴</sup> متصدی امور معارف خواهد شد و رفیقمان<sup>۵</sup> منتقل خواهد شد. شهرت های دیگر هم می دهند که متصدی فعلی حسب الامر حق ندارد در اعضا تغییر و تبدیلی دهد. دیگر نمی دانم مطالب تا چه اندازه مقرون به صحت است.

یاری بنده دو روز دیگر به مراغه می روم و برای ۱۲ شهریور در تهران خواهم بود انشاءالله. کاغذ آقای حسام وزیری را در شبی که در بین راه با ایشان مصادف شدم دادم. ولی دیگر ایشان را ندیدم!

در قسمت امور معارف راجع به موسیقی معارف اینجا بعضی ملاحظات می کند. گویا رابطه کلی با دائره موسیقی دارند و کارهایی می کنند. یک ورقه اعلان که تازه کرده اند ارسال خدمت می دارم. در هر صورت متمنیم که بذل توجه فرموده مواظب باشید که معاندین ما در نبودن بنده وسائل ناراحتی مرا فراهم نکنند. از مراغه کاغذ مفصل خواهم نوشت. این را در کمال عجله در مهمانخانه نوشتم. خدمت سرکار علیه خانم عرض بندگی دارم. قریانت صبحی

۱۷/۵/۳۱

## حضرت آقای رئیس<sup>۶</sup>

بنده نتوانستم در هنرستان بمانم تا تشریف بیاورید. زیرا حال مقتضی اندکی استراحت است. هر امر و فرمایشی باشد بفرمائید اجرا می شود.

۲. ناشناخته

۱. ظاهراً از تبریز

۴. دکتر صادق رضازاده شفق

۳. محمد محیط طباطبایی

۶. غلامرضا مین باشیان

۵. علی اصغر حکمت

راجع بقضایای جاریه عرض می‌کنم. چنانکه می‌دانید این دسیسه‌ها را موجد و مؤسس دشمنان ما می‌باشند و از اول سال تحصیلی گذشته درین دسایس بودند ولی موفق نشدند و از روز نخست نزد هر کس شکایتها کردند کسی گوش نداد. تا آنکه با این دیوانه کنونی<sup>۱</sup> همداستان شدند و اصل غرض و مقصود عمده ایشان تغییر این هنرستان است به صورت دیگر و به شکل دیگر و به ریاست دیگران.

اول قدمی که عملاً برای تخریب برداشتند تفکیک سرود مدارس از هنرستان بود. اگر در نظر داشته باشید همان ایام عرض کردم باید از این کار جلوگیری کرد. چون جلوگیری نشد دلیرتر شدند و قدم جسارت پیشتر گذاشتند تا کار باینجا رسیده که مدیر داخلی تراشیده‌اند و پس از چندی تقسیماتی از حیث ریاست فنی، ریاست اداری، ریاست موسیقی ملی، ریاست موسیقی بین‌المللی و امثالها قائل خواهند شد و بالکل این مؤسسه را از بین خواهند برد. لذا باید با کمک رشادت و البته حکمت جلوگیری کرد، مقصودم از حکمت یعنی بطور عقلانی.

محرمانه یکی از دوستان صمیمی که خود نیز از اوضاع کنونی معارف دل‌خوشی ندارد بمن گفت اگر واقعاً رئیس به فرمان همایون شاهنشاهی بر سر این کار آمده و در خصوص پیشرفت مقاصدش به ارکان حرب امر مساعدت شده با داشتن این اقتدار چرا قوت قلبی نشان نمی‌دهند و با متانت اینها را سر جای خود نمی‌نشانند.

در هر حال مطلب همانهایی است که می‌دانید. عامری<sup>۲</sup> از اول کار خود می‌خواست ملاحظات بیجائی در هنرستان بکند. مدت‌ها در فکر بود هر کس را از قبیل افتخار،<sup>۳</sup> خالقی<sup>۴</sup> پیشنهاد کرد قبول نکردند تا آنکه این وضع را پیش آورد و مدیر داخلی شخصی را که ابداً آشنائی با اوضاع فنی ندارد پیشنهاد کرد و چون این مدیر داخلی شروع بکار کند هر روز در نامه‌های خود معایبی بر می‌شمرد و اصلاحاتی پیشنهاد میکند و خلاصه تا سال دیگر این وقت معماها درست میکند. در هر صورت باید با کمال قدرت و متانت اولاً غرض شخصی عامری را نسبت به این بنده و این مؤسسه فهماند و دسائس دیگران را نیز گوشزد کرد و فهماند که نمی‌شود بالکل از اعضاء سابق مجزّب کسی را در هنرستان نگاه نداشت.

اگر میخواهید امر وسط دو امر را بگیرید با متنت فراوانی که ابواب جمع وزیر<sup>۵</sup> میکنید، مدیر

۱. ناشناخته. شاید آقای میرعلینقی بتواند حدس بزند.

۲. مصطفی افتخار عکاس و موسیقی‌دان

۳. ناشناخته

۵. علی اصغر حکمت

۴. روح‌الله خالقی



● مین باشیان

داخلی را قبول میکنید بشرط اینکه اداره امور دفتر با صبحی باشد، یعنی بیگانه‌ای آشنا بدفتر و خصوصیات ما نشود. وگرنه باتکاء او امر همایون جداً بایستید و همانطوری که از سابق مقرر بود که مسئول تمام کارکنان خود شما هستید و باید بنظر شما تعیین شود همان کار را بکنید و مدیر داخلی را اصلاً قبول نفرمائید و یقین بدانید که توپهای معارفی را صد نود و نه خالی از تأثیر است.

ملاحظه بفرمائید وزیری<sup>۱</sup> با آنکه هیچ اقتدار نداشت چگونه زمام هرگونه اختیاری بدست گرفته بود.

مختاری<sup>۲</sup> و اعوانش روز بروز دائره کار خود را وسعت میدهند، چرا خاموش بنشینیم. بنظر بنده پس از گذشتن قضیه امر خیر<sup>۳</sup> باید چند اقدام مهم اساسی نمود: یکی تصویب اساس نامه هنرستان که به تصویب شورای معارف برسد. زیرا برنامه و اساس نامه را که فرستادیم اساس نامه را حذف کردند. و دیگر باید جمیع مؤسسات موسیقی و سرود مدارس را مثل سابق تابع هنرستان کرد و از همه بالاتر باید به نیروی بازوی شاه روحنا فداه معارف را از

۲. ظاهراً رکن‌الدین مختاری

۱. علی‌نقی وزیری

۳- شاید ازدواج ولیعهد و فوزیه

وجود اشخاص نالایق خودخواه پاک و مبرا کرد.

باید از حال در فکر این کار بود و این سنگر مهم را فعلاً از دست نداد و بدانید که بفرموده قرآن «لاتخف و لاتحزن ان الله معنا». خدا با ماست و ما موفقیم. البته البته در فکر اساس کار باشید و چون شیر بیشه غیرت این شغالان پوست رنگین را از میدان معارف بدر کنید، والسلام.

صبحی ۱۶/۶/۶

### حضرت آقای مین باشیان\*

بعضی مسائل و امورست که در بادی امر بنظر جزئی می آید ولی در حقیقت و معنی از کلیاتست. مثلاً بنده عقیده دارم که برای پیشرفت و ترقی یک بنگاه شرط اول آنست که نفوسی [که] در آنجا هستند نسبت برئیس مؤسسه ارادتمند و جانفشان و اقلأ صمیمی باشند تا روز بروز آن بنگاه توسعه و ترقیش زیادتر شود.

اشخاص مضرّ بر سه قسمند: یکدسته دشمنانند که علناً و چهاراً در صدد ضدیت و تخریب میباشند. دسته دیگر منافقینند که دشمنان دوست رو میباشند. دسته دیگر که بنظر من ضررشان از دیگران زیادتر است نفوس خبیثه هستند که بدون جهت و سبب اهل عداوتند و هیچگونه محبت در آنها تأثیر ندارد و بحیله‌های گوناگون حیثیت رئیس و کارکنان مؤسسه را از بین میبرند. مقصود اینست که از روزی که طالعه فومنی بهترستان استخدام شد بنده او را مناسب این کار ندیدم و اگر در خاطراتان باشد یکی دو دفعه هم خدمت سرکار اشاره کردم و میدانید که سال گذشته برای حفظ آبروی هنرستان و جلوگیری بعضی از حرفها رنج سفر به قم را هم کشیدم و بعداً کاغذهای مفصلی که به بعضی از دانش آموزان نوشته بود دیدم. سال گذشته هم که من بدانشکده حقوق منتقل شدم پیوسته با این و آن بدگویی و مذمت مرا می کرد. خوب میخواهید بدانید تابان را این بدبخت از بنده مکدر نمود و چه نسبت‌های دیگری که داد. چون راجع به شخص بنده بود نخواستم که اظهاری کرده باشم در صورتیکه سلطان میداند یک روز باندازه‌ای مکدر شدم که خواستم خدمت سرکار بیایم تا او را بخواهید و حضوراً تویخ کنید. اما چون یک نیرنگ دیگر بیشتر بکار میزند و سبب توهین شما میشود راضی نیستم که در حق شما سیاستش مؤثر باشد. مثلاً در سال تحصیلی گذشته چندین بار نسبت بشما توهین و روبروی سایر آموزگاران یکی دو مرتبه کلمه ناسزاگفت و این طور میخواست بنمایاند که او اهمیتی دارد تا دیگران بهراسند. در جلو سایرین توهین میکند و در تنهایی عجز و لابه. آن بیچاره‌ها که نمیدانند

\* شاید از سال ۱۳۱۷، روی کاغذ دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران و قید

این حيله است خيال ميکنند واقعاً اين يك چشم ترسي از شما و من گرفته است.

درين صورت بنده مصلحت نمي بينم که اصلاً مدرسه بيايد. بايد وسائل انتقالش را بجاي ديگر فراهم کرد و اگر نه لازم نيست که يکدفعه هشتاد ريال بر موجب او افزوده و حقوق او را دويست پيش از همه کرد تا او باز نتيجه از سياست بازی خود بگيرد و بد يگران بفهماند که حقيقهً واجد مزيتي است.

اين مختصري بود از مفصل که من گفتم و چون لازم ميدانم که در موضوع سرکار عالی هر مطلبي که ضرورت پيدا کند بعرض برسانم عرض کردم، والا اگر امسال هم نظير سال گذشته او بخواهد بر تعقيب رويه خباثت خود عمل کند و از حيله هاي خود نتيجه بگيرد بنده در نزد خود ملزم ميشوم که ولو براي يك دفعه هم باشد پا به هنرستان نگذارم. چون اطمينان داشتم که ميدانيد که من در عرايض خود غرضي ندارم جز آنکه ميخواهم هميشه عظمت و اهميت شما محفوظ باشد و بعد هم از خودم، اين را نوشتم. ديگر خوددانيد

قربانت صبحي

۱۷/۵/۱۸

#### [يادداشت ديگر]\*

هر چند آقاي حکمت بهوش و تدبير از زمامداران سابق خود ممتاز و مستثنی بود ولی چون هيچکس از زلت و خطا محفوظ و مصون نتواند بود ايشان نيز درين قسمت بي حظ و نصيب نبودند. آنچه که بيشتر باعث رميدگي دلها و رنجش مردمان بود و در حقيقت سر منشاء يك سلسله اشتباهات گشت اين بود که مشاراليه از گوشه و کنار رفقای خود را در وزارتخانه جمع کرد و زمام مهام امور را بدست ايشان داد بي آنکه تأملي رود که آيا همه اين ها کفايت و ديانت تصدي امر را دارند يا نه.

اين رفقاء بتدريج نفوذ خود را در ايشان بجايي رساندند که ديگر مجالي براي ديگري باقي نمانده بود و سخن هيچ خيرخواهي نه آنکه به سمع قبول اصفا نمي شد بلکه به گوش ظاهر استماع نمي گشت. از اين راه يك عده دلتنگ شده کناره گرفتند و در گوشه و کنار چندانکه حال و مجالي مي يافتند زبان بتعرض مي گشودند خاصه وقتی که ميديدند از هر جا هر خير و برکتی هست بکيسه رفقا ميرود و معناوين مختلفه (با عدم استحقاق از هر قبيل) وجوهي بالنسبه زياد مصرف و مسائل آسايش ايشان مي گردد. در صورتیکه بسياري از مستحقين و خادمين معارف در

\* روي سرکاغذ وزارت معارف و اوقاف و صنايع مستنظره مربوط به بعد از تير ماه ۱۳۱۷ که علي اصغر

حکمت از وزارت معارف بر کنار رفت.

عسرت زندگی برای دریافت پنجاه ریال اضافه باین در و [آن] در میزدند و مساعدتی نمی دیدند (رسیدگی بحساب اوقاف و مخارجی که شده و در چه راه مصرف گشته این مسأله را واضح و مبرهن میسازد).

در نتیجه بسا که اشخاص کاردان که شرافت نفس ایشان را مانع از تملق بود از کار دور و مهجور شدند و متملقین و دیگرانی که بزعم بعضی حائز مراتب خلقی و خلقی بودند هر یک چند منصب و کار گرفتند و از چند جا استفاده حقوقی کردند.

کار دیگری که این رفقا کردند این بود که برای ضدیت بعضی بنگاههای مهم معارفی را از چشم ایشان انداختند. اگر در بنگاهی که نمیخواستند ترقی کند رئیس با کفایتی داشت اگر می توانستند تغییر میدادند، و اگر نه وسائل اختلال کار را بطریق دیگر فراهم می آوردند. برای نمونه از راه ناچاری دو مثل می آورد:

یکی از دوستان حکمت آقای روح الله خالقی است. مشارالیه در سال ۱۳۱۴ از دانش سرای عالی لیسانس شدند و در هنرستان موسیقی عهده دار درس تاریخ و جغرافی و تئوری موسیقی بودند. بدون استحقاق بدفتر وزارت و بمعاونت انتخاب شدند. پس از طی یک دوره یک رتبه گرفتند. در مسافرتها با اتفاق آقای حکمت میرفتند و خرج سفر می گرفتند. از این ها گذشته با عدم لیاقت و بضاعت علمی در دانشکده معقول و منقول شغل مهم تدریس تاریخ ادبیات را متعهد و از این راه نیز مبلغی دریافت می داشتند و باین هم درباره او قناعت نشد بعنوان حق التالیف دو کتاب در فن موسیقی که ارزش آن بعهدۀ ارباب فن است مقداری نسبتاً زیاد گرفتند.

چون خالقی با هنرستان موسیقی میانه ای نداشت آقای حکمت را تهییج بضدیت کرد. در قدم اول آنچه با جمیع وسائل و اقدامات کوشیدند که تغییری در ریاست هنرستان دهند ممکن نشد. چون از آن جهت یأس حاصل آمد شروع بتخریب کار از جهات دیگر کردند.

۱ - دوره عالی هنرستان را حذف کردند.

۲ - امر سرود و موسیقی را به تربیت بدنی بدست بازارگاد<sup>۱</sup> شوهرخواهر حکمت دادند.

۳ - یکدسته از اعضای اداری را بجای دیگر منتقل کردند.

۴ - اشخاصی [راکه] با کمال صمیمیت در هنرستان خدمت می کردند بجای تشویق از آن جا راندند از این قبیل...<sup>۲</sup>

مثل دوم: چون بعضی از دوستان حکمت با دانشکده حقوق صفائی نداشتند ایشان را بر آن داشتند که وسائلی ایجاد کند که کمتر داوطلب سراغ آن دانشکده برود. اولاً چون رئیس معنوی



دانشکده آقای علی اکبر<sup>۱</sup> بهیچوجه در دانشکده حاضر نمیشود و اکثر شاگردان ایشان را ندیده و نمی‌شناسند معاونی که کار ایشان را می‌کند بدانشکده فرستاد<sup>۲</sup> که اگر چه از جهت سلامت نفس و پاکی دل کمتر نظیرش پیدا میشود ولی بواسطه شدت مرض عصبی که دارد و بعضی اوقات بدون سابقه تغییر حال میدهد و تشویش فکر و تردد رأی حاصل می‌نماید عموم دانشجویان از او دلتنگ و امور دانشکده بالاخص قسمت اداره دفتر لنگ، که اگر بر این منوال سالی دو بگذرد یک بنگاه مهم معارفی مبدل بیک هرج و مرج گاه غریبی خواهد شد.

مقصود اینست که آقای حکمت جماعتی را که از دوستان خود میدانست بکارها واداشت و در حق ایشان از بذل هیچگونه همراهی دریغ نکرد و در جمیع شئون آنان را صادق القول انگاشت و مسموع الکلمه انگاشت. آنها هم از جهتی استفاده‌ها کردند و از جهتی هرکس را مخالف توانای خود میدانستند از بین میبردند تا کار بدینجا کشید که اکثر نفوس از ایشان ناراضی و همینکه خبر معافیت ایشان را از خدمت شنیدند شادبها کردند و مسرت‌ها ابراز نمودند و امیدوار شدند که آنکه بعد از ایشان آید ترمیم خراب‌کاری‌های گذشته را خواهد کرد. انشاءالله تعالی.

(بدون امضاء)

### ۸۰۳ - جعل عریضه به افتخار امیرکبیر

چند سالی است ورقه‌ای پلی‌کپی شده به عنوان نامه‌ای از امیرکبیر به ناصرالدین شاه و مخصوصاً میان ایرانیان مقیم امریکا دست به دست گردانده می‌شود. آنهایی که می‌خوانند شهادت امیرکبیر برایشان چند چندان می‌شود از آنچه در تواریخ خوانده‌اند. تصور چنین است که خط حضرت امیرست و سخن سخن او. در حالی که نامه‌ای مزور و مجعول است آن هم به طریقی بسیار جاهلانه.

چون دیدم که عکس آن را آقای حسین شهنسوارانی در مجله ارزشمند اباختر (شماره ۴/۳ تابستان ۱۳۸۲) به چاپ رسانیده‌اند از ترس آنکه مبادا از آنجا به نشریات دیگر سرایت کند ضرورت ایجاب کرد که این چند کلمه را عرض کنم.

۱ - خط در مقام مقایسه با خطوط مسلم الصدور امیرکبیر که بارها چاپ شده است بی‌دغدغه‌ای گویاست که جعل است.

۲ - شیوه خط و پیچ و خم کلمات آن گویای تازه‌نویسی و ناشیگرانه‌نویسی است.

۳ - هیچ رجل اداری و دیوانی عصر قاجاری، حتی بقالهای طهران در عصر امیرکبیر طهران را

«تهران» - که ساخته و پرداختهٔ عصر بعد از احمد شاه است - نمی‌نوشته‌اند، تا چه رسد به میرزا تقی‌خان فراهانی.

۴ - خطاب کردن به شاه وقت، هر چند نویسندهٔ عریضه امیرکبیر و قوام‌السلطنه و دکتر مصدق باشد، آداب و رسوم خاص و الفاظ معین داشت. استعمال «قربانت شوم» برای طبقهٔ خاصی بود. امیرکبیر عبارتی کمتر از «قربان خاکپای همایون مبارکت شوم» نمی‌نوشت.

۵ - امیرکبیر بر بالای عرایض خود «هو» می‌نوشت.

۶ - او معمولاً در ختام نامه می‌نوشت «الامر همایون مطاع مطاع» و نظایر آن. نه آنکه بی‌ادبانه بنویسد «تقی».

۷ - در اوائل عصر ناصری کسی را که لقب موثق‌الدوله داشته باشد ندیده‌ام که حکومت قم داشته باشد. امیدست مورخان تاریخ قم بتوانند نسبت به این شک من اظهار رأی نمایند. برای اینکه فضاحت کار روشن باشد امیدوارم آقای علی دهباشی عکس ورقهٔ جعلی را در مجله چاپ کند. یکبار برای همیشه و برای تنبه.

#### ۸۰۴ - نام بلند عبدالحی حبیبی

اوایی که سلسلهٔ موسوم به «کارنامهٔ دانشوران ایران و اسلام» به منظور «بازنویسی» آثار گذشتگان و برای آشنا کردن جوانان آغاز شد، یادی چنان که باید از تصحیح کنندگان نخستین متون در مقدمه‌ها نمی‌شد. تا اینکه تذکاری به ناظران مجموعه موجب شد که در مجلدات بعدی نام آن خدمتگزاران پیشگام را در صفحهٔ خاصی به احترام آوردند. امروز که «سرگذشت غوریان» برگرفته از طبقات ناصری را دیدم غرق در حیرت شدم ازین بابت که چرا نام دانشمند سزاوار تکریم - عبدالحی حبیبی - را بدان شیوه در صفحات آغازین نیاورده‌اند. مگر خدمت او کم از دیگران بوده است.

#### ۸۰۵ - مفهوم وطن از چشم اسدالله علم (کلوخی چغندر)

میان برزیگران قدیم یزد موسوم بود که به هنگام برداشت سیب‌زمینی چون زمین را برای در آوردن سیب می‌کنندند کلوخهایی را که بیرون می‌آمد دایره‌وار بر روی هم می‌چیدند - تنور مانند - و نیم متری بالا می‌آوردند و درون آن را از بوته و چوب و خلاشه می‌انباشتند و آتش می‌زدند، و آنقدر سوختن آتش را ادامه می‌دادند که کلوخها سرخ و سوزنده می‌شدند. سپس مقداری سیب‌زمینی را به درون آن تنور مانند می‌ریختند و دیوارهٔ چیده شده را بر روی آن سیب‌زمینیها خراب می‌کردند و ساعتها می‌گذاشتند که سیبها در خلوارهٔ آتش و گرمای سوزندهٔ کلوخ بپزند.

سپس خاک را پس می‌زدند و سیب‌زمینهای پخته شده را می‌خوردند. بسیار طعم خوب و لذیذی داشت.

امروز در جلد پنجم یادداشتهای عبرت‌انگیز اسدالله علم بیرجندی که همین روزها در امریکا انتشار یافته است خواندم:

«دیشب برای آنها [یعنی نوه‌ها] «کلوخی» به سبک بیرجند درست کردم که چغندر را در کورهٔ خاکی (کلوخ) می‌ریزند و کورهٔ قبلاً تافته را بر سر آن خراب می‌کنند. آن وقت بعد از ۱۶ - ۱۷ ساعت چغندرها خوب پخته می‌شود. خیلی عالی است. منتها من ازین کار قصد داشتم که خاطره‌ای در ذهن بچه‌ها بماند. چون وطن غیر از خاطره‌های عزیز و شیرین چیز دیگر نیست.» (ص ۳۵۹)

#### ۸۰۶ - منابع شطرنج

از تورج دریایی مقاله‌ای دلپسند و محققانه دربارهٔ شطرنج و نرد در ایران باستان به زبان انگلیسی در مجلهٔ Iranian Studies شمارهٔ چهارم سال ۳۵ (۲۰۰۲) انتشار یافته است. کوشش او به نشان دادن منابع پهلوی راجع به آن دو بازی است. گفته است که به ترتیب زمانی در متون خسرو و ریدگ، کارنامگ اردخشیر پابگان و بالاخره اندرز اوشنر داناگ ذکر آنها آمده است. دریایی به دنبال آن با توجه به منابع قدیم هندی و پژوهشهای اروپایی، سوابق این دو بازی و نکات لغوی مربوط به آنها را بیان کرده است و برای کمال‌یابی خوانندهٔ مشتاق، به اختصار شمه‌ای از ذکر این دو بازی را در دوران اسلامی عرضه داشته است. به این مناسبت این تکملهٔ اشارت‌وار را بر آن می‌افزاید که در راحة الصدور راوندی فصل مشبعی آمده است. و کتاب مستقل هم دربارهٔ شطرنج از قدما در دست است.

#### ۸۰۷ - جایزهٔ فردوسی

شورویها پیش از سال ۱۳۵۷ با دولت ایران توافق کرده بودند که هر دو سال یکبار (بطوریکه در میان) جایزه‌ای به نام فردوسی به یکی از دانشمندان دو کشور داده شود. بار آخر در آذر ۱۳۵۷ این جایزه در شهر مسکو به دانشمندی روسی اهدا شد.

اخیراً در لوس‌انجلس آگاه شدم که در امریکا هم جایزه‌ای به نام فردوسی داده شده است و در جلسهٔ دوم دسامبر ۲۰۰۲ که الگ‌گرا بار O. Grabar (متخصص مشهور تاریخ هنر اسلامی پس از پوپ واتینگهاوزن) سخن‌رانی فاضلانه‌ای در موزهٔ هنر آن شهر دربارهٔ تضاد در نقاشی ایرانی ایراد کرده است آن جایزه با عنوان

به او داده شده است.

سخنرانی گرابار همزمان با یکی از مراسم برگذاری عرضه کردن بسیار دیدنی به نام نقاشیهای ایرانی و سرچشمه‌های آنها در لندن و پاریس و نیویورک و واشنگتن و لوس‌انجلس بوده است. نیز بدین مناسبت کتابی ممتاز و زیبا انتشار یافت که چنین نام دارد.

Peerlers Images. Persian Paintings and its Sources. By E. Sims With Boris Marshak and J. Grube. New Haven, 2002

از آن کتابهایی است که در بازار کنونی کتابهای مجلل به زودی ترجمه و نشر خواهد شد.

### ۸۰۷- دریای جان در زبان انگلیسی

دریای جان نوشته ممتاز هلموت ریتر (۱۸۹۲ تا ۱۹۷۱) درباره فریدالدین عطار، شاهکاری است در تحلیل و بیان آراء شاعر پارسی سرای درباره اقوالی که موضوع آنها به انسان، دنیا و خدا ارتباط می‌یابد. بخشهایی از این کتاب برجسته را دکتر عباس زریاب‌خویی به ترجمه در آورد و سپس خانم مهر آفاق بایبوردی همت کرد و کار را به سرانجام رسانید. پس نخست ترجمه فارسی کتاب در جهان پراکنده شد.

اینک ترجمه انگلیسی آن توسط دو تن از شاگردان فریتز مایر که خود سالها از ذخائر فضایل علمی ریتر بهره‌وری کرده بود انتشار یافته و مؤسسه معتبری مانند بریل Brill ناشر آن است با این عنوان

The Ocean of the Soul. Men, The World and God in the Stories of Farid - al - Din Attar.

نام مترجم John O' Kane و ویراستار دستیار Bernard Radtke است.

این پیش ازین مناقب العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی را به انگلیسی ترجمه و نشر کرده بود.

برای آنکه معلوم باشد که مقام کتاب «دریای جان» میان انتشارات رشته شرق‌شناسی چیست باید نوشت که این ترجمه در مجموعه معتبر Handbuch of Oriental Studies (Hdo) به شماره ۶۹ نشر شده است. تاکنون کتابی که مرجع و اساسی و ماندگار نباشد درین مجموعه قرار نگرفته است.

### ۸۰۸- فرای ایراندوست و گذشته و رارود

از ریچارد نلسن فرای، پیر ایران‌شناسان امریکا - یعنی آن که از جوانی خود را «ایراندوست»

# هفت‌بند نامی

در شرح چهارداستان

مشنوی معنوی

تألیف

ادوارد ژوزف



● ادوارد ژوزف

# طوطیان

بشی درباره‌ی داستان طوطی و بازارگان

مشنوی معنوی

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

تألیف

ادوارد ژوزف



خواننده و همواره این واژه را در نامه‌نویسی فارسی با امضای خود همراه ساخته است - آخرین کتاب همگانی خوان ولی ژرف و با بینش علمی که دیدم درباره‌ی گذشته و رارود (آسیای مرکزی) است یعنی آنچه ما به عنوان «میراث» از آن قلمرو می‌شناسیم. با این مشخصات.

The Heritage of Central Asia from Antiquity to the Turkish Expention (Princeton, 1996).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۸۰۹ - ادوارد ژوزف

یادنامه‌ی شادروان استاد ادوارد ژوزف دوستدار نامدار مولانا نوشته‌ی گروهی از یاران آن فقید در لوس‌انجلس از جانب انجمن پاسداری از زبان پارسی و فرهنگ ایرانی در ۱۳۷۳ در ۲۵۴ ص نشر شده است.

مجموعه‌ای است حاوی خاطرات عده‌ای از فضلا و شاعران و دوستان و معاشران شادروان ادوارد ژوزف.

## ۸۱۰ - گزیده‌ی سفرنامه‌های فرنگی

نگاهی دیگر به دیاری کهن - گزیده‌ای از دیده‌ها، شنیده‌های چهل و پنج تن از مورخان،

جهانگردان، ایران پژوهان و مأموران خارجی درباره ایران. گردآوری سعید رهبر، استکهلم. ۱۳۷۶، ۵۶۴ ص.

## ۸۱۱- طهران قدیم

کتاب زیبای طهران قدیم از انتشارات «دید» به دستم رسید. از دیدنش لذت بسیار بردم. عکسهایی در آن چاپ شده است که مرا بردند به شصت سال پیش. گوشه‌هایی از طهران را از روزگار نوجوانی به یادم آوردند. چون عکاس یک سال از من بزرگتر بوده است ناچار کار عکاسی او از سال ۱۳۲۰ آغاز شده است، از سن پانزده سالگی و تعجب نکنید. در سرگذشت شیرین چهار صفحه‌ای خود به گویایی گفته است که چطور شاگرد عکاسی غلامرضاخان شد و از آنجا به عکاسی‌های «اکونومی» و «واه» کشیده شد و سپس مؤسسه «اسپرت فیلم» را ایجاد کرد.

درین کتاب حدود سیصد عکس از طهران قدیم (و البته از اطراف آن) چاپ شده است. عکاس آن شادروان محمود پاکزاد (۱۳۰۵ - ۱۳۸۰) است. او را بارها در عکاسی «فتو واه» دیده بودم که بهترین چاپ کننده عکس بود. من فیلمهای خود را به او می‌دادم که چاپ کند. پاکزاد همان طهرانی را دیده است که من هم دیده‌ام و عکسها آن طوری است که اصل آنها به چشم من آمده بود و در عکسهای او امروزیان می‌توانند گذشته را ببینند.

عکسهای او زیبا، جاندار، خوش انتخاب است و از حیث نوراندازی و تقطیع و گشادگی منظر منسجم و گیرا. این کتاب مجموعه عکس نیست. تاریخی است از طهران و آنچه بر سر او آورده‌اند: شهردارها، مقاطعه‌کارها، مهندسه‌ها، بساز بفروشه‌ها و البته به همدستی عوامل سازگار دولتی.

آفرین باد بر خاندان پاکزاد که عکسهای را که او برای عرضه کار خود انتخاب کرده است در اختیار ناشر گذارده‌اند و آن گنجینه دیدنی را ماندنی کرده‌اند. به دست خاکروب بر ندادند و به «آت و آشغال» خرها نسپرده و روانه زباله‌دان تاریخ نکرده‌اند و آن را به قلمرو تاریخ وارد کرده‌اند و کوششهای هنری و خبری سالار خانواده را ارج گذارده‌اند.

عکسها همه تاریخدار است و در چاپ به ترتیب تاریخ انداخته شدن عکسها چاپ شده و خوب هم چاپ شده است. زیر هر عکس توضیح مختصری در دو سه کلمه آمده است. این توضیحات بیننده را گاه راضی می‌کند و گاه نمی‌کند، زیرا: نامهای ساختگی در آن می‌بینیم: آب کرج (ص ۱۶) به جای منگل پهلوی در زمان عکس‌برداری. هشت گنبدان (ص ۱۶) به جای میدان حسن‌آباد - مسجد سلطانی به جای مسجد شاه (ص ۴۶) - ساختمان بانک بازرگانی به جای نام نخستین آن که بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس بود (ص ۴۰ و ۴۹).



نامهای ناقص می‌بینیم: کاخ والاحضرت (ص ۱۹) کدام یک، نانوابی (ص ۱۶) چه نوعی (سنکلی)، دانشگاه تهران (ص ۲۴۲) که منظور دانشکده پزشکی آن است.

نامهای اشتباه می‌بینیم: خیابان شاه‌آباد (جمهوری) به جای شاه‌آباد (ص ۷۸) یادآوری بابک فرزندانم، سر در باغ ملی به میدان سپه ارتباطی ندارد. معرفی آنجا با میدان مشق تناسب دارد (ص ۱۳۵)، ساختمان هتل ریتس (ص ۲۲۰)، ساختمان وزارت کشور (ص ۲۳۴) درست است نه میدان ارگ که چیزی از آن میدان در عکس هویدا نیست، راه سربند درست است نه تجریش (ص ۲۵۴)، چهارراه زعفرانیه گفته‌اند و می‌گویند نه سه راه (ص ۲۶۰)، سر پل تجریش درست است نه میدان تجریش (ص ۲۶۶). در سرگذشتی که پاکزاد از خود نوشته به اشتباه مؤتمن الملک را نخست‌وزیر دوره رضاشاه دانسته است.

عکسها همه سیاه و سفیدست و میان سالهای ۱۳۲۰ (یکی) تا ۱۳۵۰ برداشته شده. خوشبختانه عکس رنگی ندارد که «اجق» باشد. افسوس که به عکسها شماره ردیف نداده‌اند. و افسوس بیشتر آنکه فهرستی الفبایی از نام امکنه درست نکرده‌اند که بیننده یا جوینده بتواند بطور مثال هم عکسهایی را که مرتبط به مجلس شورای ملی و یا بازار است طبق شماره صفحه به اختیار خود بجوید. اکنون باید سراسر این کتاب زیبا و برازنده را ورق زد تا به آن منظور رسید. آفرین بر ناشر باد که کتابی دلپسند به بازار کتابهای تجملی - و این البته ماندنی - عرضه کرده است.